

**گفتگویی آرام
با
دوست شیعه ام**

تألیف:

عمر شمري

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت های مفید

www.aqeedeh.com

www.nourtv.net

www.islamtxt.com

www.sadaiislam.com

www.ahlesonnat.com

www.islamhouse.com

www.isl.org.uk

www.bidary.net

www.islamtape.com

www.tabesh.net

www.blestfamily.com

www.farsi.sunnionline.us

www.islamworldnews.com

www.sunni-news.net

www.islamage.com

www.mohtadeen.com

www.islamwebpedia.com

www.ijtehadat.com

www.islampp.com

www.islam411.com

www.videofarda.com

www.videofarsi.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

تقدیم باد.....	۳
گفتگویی آرام بایک دوست شیعه مذهب.....	۵
عائشه <small>رضی الله عنها</small> مسلمان است یا کافر؟.....	۱۱
یک نسل نمونه و سمبلیک اما کافر.. و مرتد..!.....	۱۷
چه کسانی سرزمینها را گشودند و مردم را از بردگی رها کردند؟.....	۲۵
جایگاه پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> و ائمه اطهار.....	۲۹
امامت را در کجای قرآن می یابیم؟.....	۳۵
شجاعت علی <small>رضی الله عنه</small> کجا و شکستن دنده ی فاطمه کجا..!.....	۳۹
عمر <small>رضی الله عنه</small> دشمن علی <small>رضی الله عنه</small> و شوهر دختر اوست!!.....	۴۳
نامگذاری فرزندان به اسم دشمنان!!.....	۴۷
خداوند <small>جل جلاله</small> راضی است، و شیعه نفرین می کند؟.....	۵۳
افراط در محبت و افراط در بُغض و کینه ورزی.....	۵۹
پیروی کورکورانه از علمای دین.....	۶۳
یک دعوت مخلصانه برای نزدیک سازی شیعه و سنی.....	۶۷
پایان.....	۷۷

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

تقدیم باد

به برادر محبوبم سید (ابوفرّح)، که دارای صفاتی همچون شهامت، مردانگی، اخلاق پسندیده و زبردستی می‌باشد.

و به برادر بزرگوارم استاد ولید (ابوحلمی) که سمبل سرآغازهای بلند و بخشش مستمر در جهان آزادی و دفاع از آن است.

و تقدیم به برادر عزیزم استاد ولید (ابوحلمی)، رمز اصول عالی و بخشش و عطای مداوم در جهان آزادی و دفاع از آزادگی است.

و به برادر ارجمندم سید: سمیر (ابوالعبد) که نشان صدق و وفاداری در جهان مردانگی و دنیای اموال و کار و تلاش است.

و تقدیم به خواهر عزیزم؛ مریم (ام فیصل) که دارای چشمه‌ی روشن و بخشش ثمربخش و اندیشه‌ی روشن در میدان‌های قضاوت و وکیل مدافعی است.

و تقدیم به خواهر بزرگوار غاده (ام مشهور) ستاره‌ی شب و نسیم صبح و عنوان پاکی و شرافت و عفاف است..

این کتاب را به همه‌ی آن ستارگان درخشان تقدیم می‌نمایم.

عمر شمیری

گفتگویی آرام بایک دوست شیعه مذهب

زندگی انسان در این دنیا هر قدر که طولانی و گسترده باشد؛ باز هم کوتاه و محدود است، چرا که همه‌ی تجارب و خوبی‌های کسب‌شده با مرگ به خط پایان می‌رسد، مرگی که برای همه قطعی و حتمی است و خدای متعال آن را برای هر موجود زنده‌ای نوشته است:

﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَمِيَّتُونَ﴾ [الزمر: ۳۰]

«ای محمد! مرگ از مسائلی است که همه انسانها در آن یکسانند، و شتری است که بر در خانه همه کس می‌خوابد. لذا) تو هم می‌میری، و همه آنان می‌میرند.»

آن‌گاه مسیر و فرجام هر انسائینی یا به سوی بهشت است و یا بسوی دوزخ- پناه بر خداوند- اگر قرار بود این جهان برای کسی جاودان و ماندگار باشد؛ برای برترین بشر صلی الله علیه و آله جاویدان می‌بود، که پروردگار او را در بین انتخاب دنیا با گنجینه و سرمایه‌های آن، یا پیوستن به رفیق اعلی و بازگشت بسوی خدا مخیر کرد، ایشان صلی الله علیه و آله فرمود: «بل الرفیق الأعلی.. بل الرفیق الأعلی» بلکه رفیق اعلی؛ یعنی رفیقی را که از همه چیز بالاتر است برمی‌گزینم.

همان‌گونه که همه می‌دانند زندگی دارای راه‌های متعدد و فریبنده‌های فراوان است، ولی انسان خردمند و هوشیار راهی را برمی‌گزیند که به فرجام نیک و بهشت جاوید ختم گردد؛ اگر چه سخت و دشوار باشد، و راه و مسیر منتهی شده به دوزخ را ترک کرده و رهگذر آن نمی‌گردد هرچند هموار و بدون مشکل باشد!

بنابراین هدر دادن شب و روزهای عمر گران‌مایه در چیزی که نفع دینی و دنیوی در پی نداشته باشد جز حماقت و دیوانگی نیست، بلکه احمق‌ترین انسان کسی است که بخش عمده عمرش را سپری کند بدون این‌که کمترین تأمل و تفکری در مورد راه و روش زندگی درست داشته باشد، و بدون این‌که از خود سؤال کند آیا دین و مذهب و مسیری که من می‌پیمایم مورد تأیید و قبول پروردگار است یا خیر، و آیا اعتقادات من حق است یا باطل؛ و بدون هیچ‌کدام از این‌ها؛ معتقد باشد که خود بر راه حق و درست قرار دارد و دیگران را بر راه باطل و گمراهی ببیند.

بنابراین بر خویشتن واجب و ضروری می‌دانم که در راه دست‌یابی به حق و حقیقتی که مورد تأیید و رضایت پروردگار متعال است تحقیق و پژوهش نمایم و سؤال و کنکاش کنم، آنگاه از خطر در امان هستم و در نیکی نجات‌بخش قرار می‌گیرم.

نوشته‌ای که پیش روی خواننده قرار دارد گفتگویی فکری و مناظره‌ای عقلی و منطقی است که به صورت سؤال‌های عقلی و استدلال منطقی؛ طرح شده و بنده قبل از هر چیز به منظور رضای پروردگار، سپس بهره‌وری و استفاده برادران مسلمانم، اعم از شیعه و سنی آن را تدوین و تألیف کرده‌ام. این گفتگو و دعوت صادقانه‌ای است برای هر خواهر و برادر شیعه مذهبی دور از گفتار و کردار علمای شیعه امامیه، و نیز بدون در نظر گرفتن حوادث تلخ و فجایع تاریخ گذشته‌ی اسلام؛ در جستجوی حق و حقیقت است و تابع هدایت و راه صحیح است و از آن پیروی می‌نماید.

﴿تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [البقرة: ۱۳۴]

«(به هر حال، جنگ و جدل درباره آنان چرا؟!)

ایشان قومی بودند که مردند و سر خود گرفتند. آنچه به چنگ آوردند متعلق به خودشان است، و آنچه شما فراچنگ آورده‌اید، از آن شما است، و درباره آنچه می‌کرده‌اند از شما پرسیده نمی‌شود.»

مشکل اصلی همه‌ی انسان‌ها در هر زمان و مکانی، در تمام دنیا ناشی از پذیرفتن دین به صورت ارثی و تقلیدی از آباء و اجداد، و بدون تحقیق و بررسی است. بارها شنیده‌ام که مسلمانان، هندوها را مورد انتقاد شدید قرار داده‌اند که گاو و سنگ و درخت و غیره

می‌پرستند، که چطور آن‌ها که تعدادشان به صدها میلیون می‌رسد تسلیم این خرافات شده‌اند، در حالی که در میانشان افراد دکتر، مهندس، وکیل، دانشمند و استاد دانشگاه وجود دارد، چطور این همه مردم عقل و دل و شعور خود را تسلیم مثنی کاهن و شعبده باز (هندویی) کرده و تسلیم ایشان شده‌اند؟

در واقع آن مسلمان اگر عین همان سؤال را از خود بپرسد، عین همان جواب قبلی را به دست می‌آورد. چون چگونه انسان مؤمن هوشیار و خردمند عقل و دل خود را تسلیم رهبران و پیشوایانی می‌کند که دینشان مطابق امیال و معتقدات و تصورات خودشان ساخته‌اند؟ چون همانگونه که پیروان آیین (هندو) کیش و دین خود را درست و صحیح قلمداد می‌کنند، پیروان این رهبران هم بدون تحقیق و پژوهش همه چیز را درست می‌پندارند.

تربیت و پرورش خانواده در شکل‌گیری عقل، اندیشه، تصورات و جهان‌بینی ما پیرامون جهان هستی، زندگی، انسان، دین و عقیده نقش اساسی را ایفا می‌کند. استاد (محمدسالم خضر) صاحب کتاب (ثم ابصرت الحقیقه) درست می‌فرماید: «در واقع دین و مذهب بسیاری از مسلمانان امروز همانند وسایل و اثاثیه منزل و اموال و زمین موروثی است و از پدران و اجداد به ارث برده‌اند، و بر همان راه آنان می‌روند، چون در زندگی برای «دین و اعتقادات دینی» خود به اندازه ارزش پول و ثروت و بهره‌های ناچیز دنیوی ارزش و اهمیت قائل نشده‌اند.

امت‌های گذشته پیامبران خدا را تکذیب می‌کردند، و به جای این‌که از حق و حقیقتی که آنها از جانب خدا آورده بودند استقبال کنند و پذیرای آن باشند؛ به مقابله و دشمنی با آنها پرداختند، همانگونه که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿قُلْ أُولُو حِجَّتِكُمْ بَاهِدَىٰ مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ ءَابَاءُكُمْ﴾ [الزخرف: ۲۴]

«(پیغمبرشان بدیشان) می‌گفت: آیا اگر من آئینی را هم برای شما آورده باشم که از آئینی هدایت‌بخش‌تر باشد که پدران و نیاکان خود را بر آن یافته‌اید (باز هم از گذشتگان خود پیروی می‌کنید و بر بت‌پرستی خویش می‌روید و دست به دامان تقلید می‌شوید؟)»

جواب طرفداران باطل و آن جاهلان به حق و حقیقت این بود:

﴿قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ﴾^(۲۴)

«می‌گفتند: (آری! چنین است و) اصلاً ما به چیزی که (با خود آورده‌اید و) بدان مأمور و مبعوث شده‌اید، باور نداریم.»

این حوادث تعصب و تقلید تکرار می‌شود، اما این بار درگیری و ستیز میان پیامبران خدا و کافران بت پرست نیست، بلکه این بار جنگ میان کلمه‌ی حق و کسانی است که دین را از پدران و نیاکان به ارث برده‌اند پدران خویش را بر آن دین یافتند، و برای آن تعصب می‌ورزند، از این روی حق را رد می‌کنند و به باطل گرویدند!

عموم اهل سنت و جماعت، و عموم تشیع امامیه (و غیره) مذهب خود را از آباء و اجداد به ارث برده‌اند، نه اینکه در نتیجه‌ی کسب علم و فهم درست و تحقیق بدان گرویده باشند، پس منطق تعصب کورکورانه برای مذهب خودنمایی کرده و آشکار می‌شود و منطق عقل و خرد و گذشت و بردباری ناپدید می‌گردد.

نوبت تأثیر و نقش جامعه و محیط زندگی انسان است که فوق العاده در معنویت و تصوّرات انسان تأثیرگذار است، و قرآن به این حقیقت اشاره کرده آنجا که می‌فرماید:

﴿وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْنِي عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا﴾^(۲۶) إِنَّكَ إِن تَذَرَّهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا

فَاجِرًا كَفَّارًا﴾^(۲۷) [نوح: ۲۶ و ۲۷].

«نوح (به دعای خود ادامه داد و) گفت: پروردگارا! هیچ احدی از کافران را بر روی زمین زنده باقی مگذار. که اگر ایشان را رها کنی، بندگان را گمراه می‌سازند، و جز فرزندان بزهکار و کافر سرسخت نمی‌زایند و به دنیا نمی‌آورند.»

آری، محیط اجتماعی و خانواده به ویژه در آغاز زندگی و دوران کودکی نقش بسزایی در شکل‌گیری عقل و اندیشه انسان ایفا می‌کند، و انسان مسلمان و کافر، شیعه و

سنی، عرب و غیرعرب، سفید و سیاه، و ساکنان مشرق و مغرب از آن تأثیرپذیری خارج و مستثنی نیستند.

ولی همیشه در میان بسیاری از مذاهب و ادیان افرادی هستند که خود را از قید و بند اسارت و جاذبه‌ی محیط و خانواده آزاد کرده و در در پی یافتن حق و حقیقت در هر جا که گمان کنند حق یافت می‌شود، در طلب آن جستجو می‌کنند، و هرگاه آن را یافتند از آن استقبال می‌کنند، و محکم و قاطعانه آن را با آغوش باز می‌پذیرند و در مورد آن سستی و سهل‌انگاری به خرج نمی‌دهند، زیرا چنین کسانی آگاهانه و از طریق بحث و تحقیق به آن حق نایل آمده‌اند و آسان آن را رها نمی‌کنند.

با چشم و گوش خودم دیده‌ام و شنیده‌ام ده‌ها نفر از اروپائیان و امریکایی‌هایی که خود را از قید و بند سنگین زندگی و محیط اجتماعی جذاب و افسونگر رها کرده‌بودند، از طریق پژوهش و تحقیق و گفتگو به اسلام گرویده‌اند و بعد از تحقیق زیاد با منت و لطف الهی هدایت یافته‌اند.

چرا مسلمانان شیعه و سنی مانند افراد اروپایی و امریکایی در پی حق و راستی و هدایت ربّانی تحقیق نمی‌کنند؟ واقع این مسئله نیاز به اراده‌ی مؤثر و تصمیم قاطع و عقل گشوده دارد.

و از خدا متعال مسألت دارم که این کتاب را چراغ فروزان بر فرار راه هر خواهر و برادر شیعی حق‌طلب قرار دهد که به دور از تأثیر عوامل تعصب‌آفرین موروثی و قدیم و بدون تأثر از ملحقات بعدی، در جستجو حقیقت هستند، و از خداوند متعال خواستارم آن را قبول کند و مورد قبول و پسند مردم گرداند.

چند سال پیش وقتی که با یکی از شیعیان بزرگوار عربستان سعودی در مورد مذهب‌گرایی میان شیعه و سنی بحث و گفتگو کردم؛ اندیشه‌ی این کتاب به صورت طرح سؤال و جواب به نظرم رسید و پرسش‌ها را طوری بر او عرضه کردم که در پایان (مناظره و گفتگو) جز تسلیم شدن به آن حق و حقیقتی که از من شنید هیچ عکس‌العملی از خود

نشان نداد. خدا هم او و هم بنده را به حق و صواب موفق گرداند و ما را برای تمسک به قرآن و سنت صحیح هدایت فرماید - آمین -.

عمر شمري

- عمان " اردن " - ۱۵/۴/۲۰۰۵م

عائشه رضی الله عنها مسلمان است یا کافر؟

برادر شیعی گفت: با هم خوش و بش و مصافحه نکنیم؟
گفتم: - برادر- ابتدا لازم است که صریح با هم بحث کنیم و روشن شویم، بعد از آن با هم مصافحه کنیم.

گفت: منظورت از جمله‌ی صراحت‌گویی و روشن شدن چیست؟
گفتم: چگونه با تو دست دهم در حالی که مادرم را دشنام و ناسزا می‌گویی؟
گفت: من مادرت را دشنام و ناسزا می‌گویم، کی و کجا؟ من هرگز او را ندیده‌ام و در مورد او چیزی شنیده‌ام، پس چگونه او را فحش و دشنام می‌گویم؟
گفتم: بله شب و روز او را فوش و دشنام می‌دهید، تنها تو نه، بلکه تمام طایفه و اهل مذهب او را فحش و دشنام می‌گویند، مگر نص قرآن عائشه صدیقه دختر صدیقل مادر مؤمنان نیست؟!

مگر خداوند جل جلاله در قرآن در مورد عائشه رضی الله عنها و سایر همسران پیامبر نفرموده:

﴿الَّتِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ نَفْسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُمْ وَأُزْلُجُهُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا ﴿٦﴾﴾ [الأحزاب: ٦].

«پیغمبر از خود مؤمنان نسبت بدانان اولویت بیشتری دارد (و اراده و خواست او در مسائل فردی و اجتماعی مؤمنان، مقدم بر اراده و خواست ایشان است) و همسران پیغمبر، مادران مؤمنان محسوبند (و باید احترام مادری آنان را از نظر به دور نداشت، و یکایک ایشان را بزرگ و ارجمند شمرد)، و خویشاوندان نسبت به همدیگر (از نظر ارث بردن بعضی از بعضی) از مؤمنان و مهاجران، در کتاب یزدان (قرآن) از اولویت بیشتری برخوردارند، (و پیمان مؤاخات و برادری موجب ارث نمی‌باشد)، مگر این که بخواهید در حق دوستان خود کار نیکی انجام دهید (و از طریق وصیت، مقداری برای آنان به ارث

بگذارید و بدیشان خوبی کنید، که این عمل مانعی ندارد). این (حکم توارث خویشاوندان) در کتاب (قرآن) مکتوب و مقرر است.»

آیا جرأت دارید بگویید عائشه از جمله‌ی مادر مؤمنان نیست، و در برابر خداوند جل جلاله و پروردگار جهانیان قد علم کنید؟ قطعاً تو اگر در مقابل خدا قد علم کنی؛ مرتکب کفر صریح شده‌ای و از شریعت خدا خارج می‌شوید، و از جمله‌ی انسان‌های مرتد و از دین برگشته محسوب می‌شوید، و هیچ فرض و سنتی از تو قبول نمی‌شود، و فرجام تو روز قیامت بسوی جهنم ابدی است. اجماع علمای اسلام از شیعه و سنتی بر این است که هر کس در مقابل خدا و پیامبرش صلی الله علیه و آله قد علم کند و پاسخ ردّ بدهد کافر و مرتد است، و ازدواج همسر مسلمان با او باطل و حرام است، و از او ارث گرفته نمی‌شود، و بر جنازه‌اش نماز خوانده نمی‌شود، و در قبرستان مسلمانان دفن نمی‌گردد و در آخرت از خسارت‌مندان است.

ما اهل سنت و جماعت عائشه رضی الله عنها را یکی از (همسران پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله) و مادر مؤمنان می‌دانیم و کلام پروردگار را تصدیق و تأیید می‌کنیم، پس عائشه از بهترین برگزیده‌ها و صدیقه دختر صدیق است.

اما شما شیعیان شب و روز او را تکفیر و لعن و نفرین می‌کنید و ایشان را دشنام و ناسزا می‌گویید، و در مورد او مرتکب گناهی بسیار بزرگ شده‌اید، سخن ناهنجار و دروغی را می‌گویند.

گفت: مگر در مورد ایشان چه می‌گوییم؟

گفتم: مگر نمی‌گویید عائشه کافر، خائن و فاحشه‌گر بوده (پناه بر خدا)، و مردم را بر کار زشت واداشته و آن را در میان مردم انتشار داده است؟ این هم نوارهای تصویری و صوتی علمای شیعه که آخوندهای شما در بین مردم نشر و تبلیغ می‌کنند و مردم عوام و جاهل شیعه در هر محفلی و به هر مناسبتی؛ بویژه در ایام عاشورای حسینی آن حرف‌های بی‌جا را تکرار می‌کنند.

اما برادر محترم شیعی اجازه دهید بپرسم: آیا تو راضی هستی با زنی بدکار خائن، و هرزه و فاحشه‌گر ازدواج کنی که اهل پستی‌گری باشد و آن را میان مردم انتشار نماید؟
گفت: نه، و هزار بار نه، و این کار مطلقاً ممکن نیست. من مردی شریف هستم و جز با زن شرافتمند و پاک و پاکدامن و مؤمن ازدواج نمی‌کنم.

گفتم: آیا تو شریف‌تر و با تقواتر و پاک‌تر از پیامبر صلی الله علیه و آله هستی؟

گفت: «حاشا لله» (منزه خدا است) فاصله‌ی بین من و رسول خدا صلی الله علیه و آله از زمین تا ثریا است، او رسول و برگزیده‌ی خدا است، و من بنده‌ای بیش نیستم و به رحمت خدا امید بسته‌ام.

گفتم: چیزی که برای خود روا نمی‌دارید چگونه برای پیامبر صلی الله علیه و آله روا می‌بینید؟ مگر شایسته است پیامبر صلی الله علیه و آله که اشرف مخلوقات و پاکترین و پرهیزگارترین انسان است با زنی ازدواج کند که اهل فسق و فجور و کفر و خیانت و بدکاری باشد؟! تو این کار را برای خودت جایز نمی‌دانی... چگونه برای پیامبر صلی الله علیه و آله جایز می‌دانید؟

و اصلاً چگونه خدا راضی است زنی را برای خاتم پیامبران انتخاب کند که دارای آن همه صفات زشت و ناپسند باشد؟

نه؛ هرگز، برادرم! ما اهل سنت ممکن نیست به این گونه فکر کنیم و این گونه یاوه سرایی کنیم چنین حرفهای باطل و فاسد را بر زبان آوریم، بلکه محال است بر دل کسی از ما خطور کند، چون به محض فکر کردن در این مورد؛ احساس می‌کنیم مرتکب گناهی بزرگ شده‌ایم، ما در مورد (سیده عائشه رضی الله عنها) همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و دخت گرامی صدیق صلی الله علیه و آله می‌گوئیم: خداوند جل جلاله از بالای همه‌ی آسمان‌ها پاکی و برائت ایشان را تایید، و در این مورد آیات سوره‌ی نور را نازل فرموده است، تا برای همیشه این که عفت و پاکی و برائت او را به جهانیان اعلان فرماید، آنجا که فرمود:

﴿إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ لَا نَحْسَبُهُمْ شَرًّا لَّكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ مَا أَكْسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١١﴾ تَوَلَّى إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ يَأْنفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ ﴿١٢﴾﴾ [النور: ۱۱ و ۱۲].

«کسانی که این تهمت بزرگ را (درباره عائشه، ام‌المؤمنین) پرداخته و سرهم کرده‌اند، گروهی از خود شما هستند، اما گمان مبرید که این حادثه برایتان بد است، بلکه این مسأله برایتان خوب است (و خیر شما در آن است. چرا که: منافقان کوردل از مؤمنان مخلص جدا، و کرامت بیگناهان را پیدا، و عظمت رنجدیدگان را هویدا می‌کند، برخی از مسلمانان ساده‌لوح را به خود می‌آورد. آنانی که دست به چنین گناهی زده‌اند، هر یک به اندازه شرکت در این اتهام، سهم خود را از مسؤولیت و مجازات آن خواهد داشت و) هر کدام از آنان به گناه کاری که کرده است گرفتار می‌آید، و کسی که (سردسته آنان در این توطئه بوده و) بخش عظیمی از آن را به عهده داشته است، عذاب بزرگ و مجازات سنگینی دارد».

چرا هنگامی که این تهمت را می‌شنیدید، نمی‌بایست مردان و زنان مؤمن نسبت به خود گمان نیک بودن (و پاکدامنی و پاکی) را نیندیشند و نگویند: این تهمت بزرگ آشکار و روشنی است؟

خداوند ﷻ عائشه را پاک و مبراء اعلام می‌کند، ولی شما شخصیت و حیثیت او را مورد اتهام قرار می‌دهید و در این بهتان و افترای آشکار با منافقین عصر پیامبر ﷺ همدست و شریک می‌شوید؛ و سرور و پیشوای شما در این گناه عبدالله بن سلول منافق است که خداوند ﷻ او را به عذاب بس بزرگ تهدید کرده است.

ای شیعیان، شما قرآن را می‌خوانید اما معنای آن را نمی‌فهمید، یا این که می‌فهمید ولی مطابق امیال نفسانی بیمار و قلب کینه‌توز خویش آن را تأویل و تفسیر می‌کنید. در انجیل آمده است: «هرگاه نمک گندید آن را چه بزنند؟ وقتی نور و روشنی قلب تو به تاریکی مبدل شد؛ دیگر تاریکی باید چگونه باشد؟». اگر دارای عاقل و خردمند پیشه بودید در برابر اتهامی که منافقان بر آن بزرگواری وارد ساخته‌اند چیزی را می‌گفتید که پروردگار فرموده، آنجا که می‌فرماید:

﴿الْحَيِّثُ لِلْحَيِّثِينَ وَالْحَيِّثُونَ لِلْحَيِّثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ

مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿۱۳﴾ [النور: ۲۶].

«زنان ناپاک، از آن مردان ناپاکند، و مردان ناپاک، از آن زنان ناپاکند، و زنان پاک، متعلق به مردان پاکند، و مردان پاک، متعلق به زنان پاکند. (پس چگونه تهمت می‌زنید به عائشه عقیفه رزین، همسر محمد امین، فرستاده رب العالمین؟! آنان از نسبت‌های ناموسی ناروایی که بدانان داده می‌شود مبراً و منزّه هستند، (و به همین دلیل) ایشان از مغفرت الهی برخوردارند و دارای روزی ارزشمندند (که بهشت جاویدان و نعمتهای غیرقابل تصور آن است».

بنابر این پروردگار پاکترین و نجیب‌ترین زنان را برای پیامبر بزرگوار صلی الله علیه و آله انتخاب کرده‌اند.

علت نفرت و بیزاری شما از مادر مؤمنان؛ سیده عائشه رضی الله عنها، ناشی از درگیری او با امیر مؤمنان علی بن ابیطالب رضی الله عنه است که در جنگ جمل صورت گرفت، و این واقعه را بهانه و سببی قرار دادید برای تکفیر او و همه کسانی که به صف او پیوستند. ولی خداوند در رابطه با نزاع بین مؤمنان در سوره‌ی حجرات می‌فرماید:

﴿وَلِإِن طَافَا فِي مَنَ الْمُؤْمِنِينَ أَفْتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِن بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَقَاتِلْهُمَا عَلَى مَنَ اللَّهِ وَإِن لَّمْ يَخُذَا أَمْرًا مِنَ اللَّهِ فَإِن فَاتَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ﴿٩﴾﴾ [الحجرات: ٩].

«هرگاه دو گروه از مؤمنان با هم به جنگ پرداختند، در میان آنان صلح برقرار سازید. اگر یکی از آنان در حق دیگری ستم کند و تعدی ورزد (و صلح را پذیرا نشود)، با آن دسته‌ای که ستم می‌کند و تعدی می‌ورزد بجنگید تا زمانی که به سوی اطاعت از فرمان خدا برمی‌گردد و حکم او را پذیرا می‌شود. هرگاه بازگشت و فرمان خدا را پذیرا شد، در میان ایشان دادگرانه صلح برقرار سازید و (در اجرای مواد و انجام شرایط آن) عدالت بکار برید، چرا که خدا عادلان را دوست دارد.»

مؤمنان گاهی با هم درگیر می‌شوند؛ و ممکن است منجر به قتل برخی توسط برخی دیگر شود، اما تنها با این گناه کافر نمی‌شوند، و این آیه دلیل است که آنها بعد از جنگ و کشتار و درگیری با همدیگر هم بر ایمان و اسلام باقی می‌مانند، برادر شیعه توجه کن و با من به این آیه گوش جان فرا ده که می‌فرماید:

﴿ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴾ [الحجرات: ۱۰].

«فقط مؤمنان برادران همدیگرند، پس میان برادران خود صلح و صفا برقرار کنید، و از خدا ترس و پروا داشته باشید، تا به شما رحم شود».

خداوند خالق بزرگوار آنها را مؤمن نامیده، ولی شما عائشه رضی الله عنها و همراهانش را کافر می‌پندارید؟ آیا ما پروردگار عالمیان و نازل کننده‌ی قرآن را تایید کنیم؛ یا شما و علمایانتان را؟ یا اینکه به خاطر مصلحت دنیوی (مادی یا معنوی) می‌خواهند شما را به راهی سوق دهند که خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از آن راه ابا دارند و نمی‌پذیرند! بدون شک مؤمن واقعی خدا و کلام او را تایید و تصدیق می‌نماید، ای شیعه‌ی محترم نظرت در مورد آن چه از من شنیدی چیست؟

گفت: البته کلام پروردگار جهانیان را تایید و تصدیق می‌نمایم.

بله، ممکن نیست بعد از آن همه یادآوری‌ها این گونه فکر کنیم که خداوند متعال برای پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم زن کافر، فاسد و خائن را برای همسری او برگزیند، ایشان پاک و مطهر است، این امری است که با مفاهیم و منطق ایمان و اسلام متضاد است، و با شرافت و مروّت و اخلاق‌های پسندیده و والای پیامبر بزرگوار صلی الله علیه و آله و سلم سازگار نیست و جور در نمی‌آید.

* * *

یک نسل نمونه و سمبلیک اما کافر.. و مرتد..!

از آن برادر شیعی پرسیدم: اگر فرض کنیم که از یکی از دانشگاه‌های جهان درخواست شده که بخش عمده‌ای حدود صد هزار نفر از دانشجویانش را برای پروژه‌ای مهم و بسیار اساسی آماده سازد که مربوط به سرنوشت و زندگی یک ملت باشد؛ بلکه سرنوشت همه جهان بر آن بنا خواهد شد. در این صورت آن دانشگاه برنامه و قانون بسیار پیشرفته و مهمی را برای تدریس و تمرین و تربیت دانشجویان فراهم کند، و زبده‌ترین و ماهرترین استاد را انتخاب کنند، و استاد شروع کند بصورت همه جانبه آن برنامه‌ی پیشرفته و مهم به مرحله‌ی اجرا و عمل درآورد و به اندازه‌ی سرانگشتی از آن تخطی نکند، بلکه خودش برای تطبیق و اجرای برنامه‌ها در طول بیست و سه سال پیوسته تلاش کند و در کار خود نمونه و الگو باشد، و دانشجویان نجیب و زیرک را بطور مداوم و شب و روز؛ در سفر و حضر؛ بدون وقفه و بدون احساس خستگی تعلیم و تربیت نموده و آماده سازد، و آنان را وارد زنجیره‌ی تجارب عمیق و خطیر و مؤثر نماید، و خود نیز همیشه در خط مقدم قرار گیرد و آستین همت بالا زند و همه هستی خود را در آن راه بذل نماید و از مال و جان خود بگذرد از چیزی دریغ نکند، و به خاطر موفقیت این برنامه و پیشرفت و سرفرازی و موفقیت کارآموزان از هیچ تلاشی کوتاهی نکند. اما بعد از همه تلاش و زحمات طاقت‌فرسا وقتی دانشجویان در آخر مورد آزمون قرار گرفتند از مجموع صد هزار نفر تنها سه یا چهار نفر قبول شوند؟!.

اکنون سؤال مهم این است:

آیا شکست خورده‌ی واقعی در این طرح کیست؟! مسئولیت آن شکست سهمگین متوجه چه کسی می‌شود؟ آیا استاد مسئول است که نتوانسته دانشجویان را به درجه‌ی قبولی برساند، یا دانشجویان که نتیجه‌ی مطلوب و نمره قبولی و قابل انتظار را کسب

نکردند...! یا اینکه مشکل به برنامه و قانون تدریس شده برمی‌گردد چون قابل اجرا و تطبیق نبود و ممکن نیست در زمین پیاده گردد؟

اینجا بیش از سه احتمال وجود ندارد، عامل و سبب اصلی شکست یا استاد است یا دانشجویان، احتمال سوم ناهمواری و سخت و سنگینی برنامه درسی و آموزشی است که نبایستی در خواست پیشنهاد می‌شد چون قابل اجرا نبود!!

ای برادر شیعی! نظر تو چیست و چه می‌گویی؟ دلیل و سبب آن شکست را به چه کسی ارجاع می‌دهی؟

در جواب گفت: می‌توانیم بگوییم: عامل چنین شکست بزرگی؛ استاد بوده و مسئولیت بر عهده او است.

گفتم: شیعه هم در شأن پیامبر ﷺ بصورت غیر مستقیم چنین می‌گویند، و برخی هم به آن تصریح دارند، از جمله (دکتر احمد وائلی) در سخنرانی که در سال ۱۹۸۰م در دانشکده‌ی کالج تکنولوژی بحرین ایراد نمود، گفت: «بیست و سه سال برای تربیت یک نسل کافی نیست، و حسین علیّه آمد تا آن تربیت ناتمام را تکمیل نماید...».

حاشا از پیامبر ﷺ از این پندارهای دروغین که به ایشان نسبت می‌دهند، و این ادعاهای دروغین طعنه و انتقادهایی است که متوجه رسول خدا ﷺ و قرآن کریم است! ولی خداوند متعال در رابطه با پیامبر ﷺ و یارانش فرموده است:

﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمَمِينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ، وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٢﴾﴾ [الجمعه: ۲].

«خدا کسی است که از میان بیسوادان پیغمبری را برانگیخته است و به سويشان گسیل داشته است، تا آیات خدا را برای ایشان بخواند، و آنان را پاک بگرداند. او بدیشان کتاب (قرآن) و شریعت (یزدان) را می‌آموزد. آنان پیش از آن تاریخ واقعاً در گمراهی آشکاری بودند.»

مگر پیامبر بزرگوار ﷺ نبود که خدا او را میان افراد امی و درس ناخوانده برگزید؟ و مگر افرادی چون (ابوبکر، عمر، عثمان، علی، زبیر، ابو عبیده، سعد بن وقاص، حفصه و عا

ثشه و...) در زمان بعثت رسول خدا ﷺ در صدر آن عرب‌های امّی نبودند که پیامبر بسویشان مبعوث گردید؟.

آیا قرآن مجید آن کتاب نیست که خداوند بر او نازل کرد، و مگر حکمت سنّت پیامبر ﷺ نیست؟ مگر برخی از شیعیان شما ادعا نمی‌کنند که قرآن شما غیر از قرآن ما اهل سنّت است که اکنون در دسترس همه مسلمانان جهان است، پس محتویات این قرآن را نمی‌پذیرند و قبول ندارند.

بنابر این می‌توانیم بگوییم: آن استاد بزرگ پیامبر ﷺ است.

و دانشجویان و کارآموزان او اصحاب و یاران بزرگوار پیامبر ﷺ هستند.

و آن قانون و برنامه‌درسی؛ قرآن مجید و سنّت پاک پیامبر ﷺ است، و استاد گرامی و معلم فاضل ﷺ برای تدریس و تعلیم و اجرای آن قانون و برنامه قیام کرد که هیچ گونه باطلی در آن نیست و از هیچ جهت و نظری باطل متوجّه قرآن نمی‌گردد، یعنی قرآن را با تمام دقّت هم برخورد و هم بر دیگران تطبیق و اجرا کرد، و قبل از هر چیز به فضل و یاری خدای بزرگ، سپس به فضل پیامبر رحمت و قرآن مجید، شاگردانش بهترین امت جهان هستند، همانگونه که خداوند متعال شهادت می‌دهد:

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ [آل عمران: ۱۱۰].

«شما (ای پیروان محمد) بهترین امّتی هستید که به سود انسانها آفریده شده‌اید».

و آن امّت دارای این صفات است که خداوند ﷻ بیان کرده و می‌فرماید:

﴿تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾ [آل عمران: ۱۱۰].

«امر به معروف و نهی از منکر می‌نمائید و به خدا ایمان دارید».

آن اصحاب گرامی را اعم از زن و مرد پاک و روشن گردانید، قرآن و سنّت را به آنان یاد داد و از آنها بهترین امّت به وجود آورد. صفات آن بزرگواران آن‌گونه است که خداوند متعال آنان را توصیف فرموده:

﴿تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾ [آل عمران: ۱۱۰]

ولی شما- شیعیان- آنها را تکفیر کرده و لکه دار و معیوب معرفی می‌کنید. خداوند متعال توسط پیامبر ﷺ قرآن و سنت را به آنها تعلیم داده؛ ولی شما آنها را جاهل و گمراه می‌پندارید، کدام را تأیید کنیم، خداوند متعال را یا شیعه و آخوندهایشان؟

مؤمن و مسلمان واقعی همیشه فرمایش خداوند متعال را تأیید می‌نماید، چون کلام خدا حق مطلق است، اگر چنین است گفتار متناقض آخوندهای شما شیعیان هیچ ارزشی ندارد.

به حقیقت خدا با نعمت هدایت و تزکیه و پاکسازی؛ بر اصحاب پیامبر ﷺ منت نهاد و آنها را به روح ایمان و پرهیزگاری و تقوا وا داشت. رضایت و خشنودی خدا بر همه آنها باد.

ای برادر شیعه همراه من این فرموده‌ی خداوند بزرگوار بشنو که می‌فرماید:

﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ [آل عمران: ۱۶۴].

«چه بسیار پیغمبرانی که مردان خدای فراوانی به همراه آنان کارزار می‌کرده‌اند و به سبب چیزی که در راه خدا بدانان می‌رسیده است (از قبیل: کشته‌شدن برخی از یاران و مجروح‌شدن خود و دوستان) سست و ضعیف نمی‌شده‌اند و زبونی نشان نمی‌داده‌اند (و بلکه شکیبائی می‌کرده‌اند) و خداوند شکیبایان را دوست می‌دارد».

همچنین می‌فرماید:

﴿إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَىٰ وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾ [الفتح: ۲۶].

«آنگاه که کافران تعصب و نخوت جاهلیت را در دل‌هایشان جای دادند (و تصمیم گرفتند که مؤمنان را به مکه راه ندهند)، خدا اطمینان‌خاطری بهره‌ پیغمبرش و بهره مؤمنان کرد (و آرامشی خوش به دل‌هایشان راه داد، تا در پرتو آن، طوفان خشم و ناراحتی خویش را فرو نشانند، و راضی به قضای خدا، و گوش به فرمان پیشوای خود باشند، و سر به شورش برندارند». همچنین خداوند ﷻ روح ایمان را در وجود ایشان ماندگار و

جاودانه ساخت و به حقیقت بیش از هر کس سزاوار داشتن روح ایمان؛ و برازنده آن بودند، و خدا از هر چیزی آگاه و بر هر کاری توانا است.»

ای برادر شیعی بیبا با هم فرموده‌ی حضرت علی علیه السلام؛ امام ما و امام شما را در (نهج البلاغه) بخوانیم که مورد اتفاق شیعه‌ی امامیه است که در توصیف اصحاب بزرگوار می‌فرماید: «راستی من اصحاب محمد صلی الله علیه و آله و سلم را آن‌گونه دیده‌ام که هیچ‌کدام از شما شبیه آنها نیستید، ژولیده و خاکی رنگ صبح می‌کردند، شب را در حال سجده و ایستاده (در شب زنده‌داری) سپری می‌کردند، روی پیشانی و گونه‌هایشان استراحت می‌کردند، وقتی که ذکر و یاد معاد به میان می‌آمد گویی روی اخگر افروخته می‌ایستادند، به حدی سجده‌هایشان را طولانی می‌نمودند که پیشانی ایشان چون زانوی بُز چروکیده بود، هرگاه ذکر و یاد خداوند متعال را می‌شنیدند؛ چشمانشان آن قدر اشک می‌ریخت که سینه‌هایشان خیس می‌شد، و به جهت ترس از عقاب، و امید به پاداش شدیداً می‌لرزیدند همانگونه که درختان در روز وزش باد می‌لرزند!»

و نیز می‌فرماید: «آنان برادران از دست رفته‌ی من هستند، حق داریم که شیفته و تشنه‌ی دیدارشان باشیم و دستهایمان را بر فراق آنان بگزیم»^۱.

آن فرموده‌ی خداوند متعال، و این هم سخن که علی بن ابی طالب کرم الله وجهه و رضی الله عنه در مورد اصحاب بزرگوار، ولی شیعه و آخوندها چه می‌گویند؟

شیعه می‌گویند.... اصحاب بلا فاصله بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کافر و مرتد گشتند، و از اسلام روی برتافتند، و جز تعداد اندکی همچون (سلمان فارسی، ابوذر غفاری، مقداد، و عمّار بن یاسر) کسی بر اسلام و ایمان باقی نماندند. و در روایت دیگر از شیعه نقل شده که تنها هفت نفر بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مرتد نشدند. مصداق سخن شما این است که محمد صلی الله علیه و آله و سلم در راستای تربیت آن امتی که خداوند او را برایشان فرستاد عاجز و ناتون مانده است و گر نه ممکن نیست این همه اصحاب بزرگوار یک‌دفعه کافر و مرتد شوند،

۱- کتاب ثم أبصرت الحقیقة، ص (۱۱،۱۲)

۲- نهج البلاغه.

و آن هم بلا فاصله بعد از وفات پیامبر ﷺ! آیا هیچ انسانی این منطق را قبول دارد، چه رسد به این‌که به این‌که عاقل و مسلمان هم باشد؟

بعد از آن که چند آیه قرآن؛ و برهان آشکار در رابطه با توصیف و تمجید خداوند از اصحاب بزرگوار پیامبر ﷺ، سپس تعریف و توصیف امام علی ؑ از آنها را برایت نقل نمودم، اکنون می‌خواهم توجه شما را به سخن امامتان (خمینی) در کتاب (کشف الاسرار ص ۱۱۴) جلب نمایم که می‌گوید: «آن صحابه‌هایی که جز دنیاداری و نیل به سُلطه به جای اسلام و قرآن هیچ هدف و غرض دیگری نداشته‌اند، و آنهایی که قرآن را وسیله‌ای برای رسیدن و دستیابی به نیات فاسدشان قرار داده بودند، حذف آن آیاتی که بر خلافت علی و ائمه دلالت می‌کردند برایشان سهل و آسان بود، همچنین تغییر و تحریف کتاب آسمانی و دور نگه داشتن قرآن از انظار همه‌ی مردم جهان برای آنان سخت نبوده، تا برای همیشه قرآن را از نظر جهانیان بیندازند، و تا روز قیامت این ننگ برای مسلمانان و قرآن آنها بماند، و همان عیبی را که مسلمانان به کتاب یهود و نصاری می‌گرفتند عیناً برای خود اینها ثابت شود...».

این گفتار خمینی در خصوص اصحاب پیامبر ﷺ است، که حرف پیشینیان خود از جمله بزرگان و آخوندهای شیعه‌ی امامیه را نقل و تکرار کرده است.

ای شیعه‌ی محترم، اگر از یهود سؤال کنیم: بزرگترین شخصیت‌های شما چه کسانی هستند، در جواب می‌گویند: اصحاب و یاران موسی هستند.

و اگر از نصاری سؤال شود: بزرگترین و برترین افراد دین و ملت شما چه کسانی هستند؟ در جواب می‌گویند: حواریون عیسی.

اما اگر از شیعه سؤال کنیم: بدترین انسانها به اعتقاد شما چه کسانی هستند، پاسخ می‌دهند: اصحاب و یاران پیامبر ﷺ!!!

این قضیه در واقع دو صورت متضاد و ضد و نقیض نتایج زحمات و تلاشهای پیامبر ﷺ را نشان می‌دهد. یک جهت آن، دیدگاه اهل سنت؛ و جهت دیگرش دیدگاه شیعه‌ی امامیه است.

یکی از آن دو چشم انداز و تصوّر دارای صورتی درخشان و زیبا و پاک، و صورت دیگر آن در نقطه مقابل؛ و درست بر خلاف آن است.

جمع کردن دو چیز متضاد در یک امر محال است، چون یا باید نور باشد یا تاریکی، یا حق باشد یا باطل... و در مورد حکم قرآن هم همانگونه است، یا قرآن تحریف شده است، و یا ثابت است و از جانت خدا حفظ آن تضمین شده است و هیچ باطلی از هیچ جهتی متوجه آن نمی شود، و انسان عاقل انتخاب خود را به دیگران نمی سپارد، و بزرگترین گناه و ستم انسان در حق خویشتن این است که تقلیدکننده و دنباله‌رو دیگران باشد طوری که نمی داند به کجا برده می شود و سرنوشتش به کجا ختم می شود.

* * *

چه کسانی سرزمینها را گشودند و مردم را از بردگی رها کردند؟

سؤال سوّم متوجه آن برادر شیعه نمودم و گفتم: برادر گرامی آنهایی که در سرزمینهای فارس، شام، مصر، مغرب، آذربایجان، ارمنستان و غیره..کشورگشایی کردند و بردگان را آزاد می کردند چه کسانی بودند؟ مگر آنان که اقدام به این فتوحات کردند و سرزمینها را آزاد کردند اصحاب پیامبر ﷺ نبودند؟

مگر آنها نبودند که کاخهای کسری و قیصر را به لرزه انداختند و آنها را ویران کردند، و ملتها و قبایل را به دین اسلام مشرف کردند؟

یا اینکه کسانی که این فتوحات بزرگ را به نتیجه رساندند اصحاب بزرگوار نبودند، بلکه ملتهای ناشناخته دیگری بوده اند که در مورد آنها اطلاعی نداریم.

مگر ابوبکر صدیق رضی الله عنه خالد بن ولید را به عنوان فرمانده جنگ برای مبارزه با مرتدین در جزیره عرب منصوب نکرد و سپس او را به جنگ فارس و روم اعزام داشت، و بعد از او عمر فاروق رضی الله عنه نبود که سرزمینهای فارس کاملاً فتح کرد، و مسلمین در زمان او وارد طاق کسری شدند، و بعد از آن همه سرزمینهای شام، مصر، و لیبی فتح شدند و حضرت عمر رضی الله عنه وارد بیت المقدس شد و کلیدهای آن را از یکی از بزرگان نصاری تحویل گرفت؟ و آیا او نبود که پیماننامه‌ی معروف به پیماننامه‌ی عمری نوشت، که تا امروز هم ماندگار است؟.

سپس عثمان بن عفان رضی الله عنه آمد تا فتوحات عمر بن خطاب رضی الله عنه را تکمیل نماید، خصوصاً سرزمینهایی که حضرت عمر رضی الله عنه فتح آنها را نیمه تمام جا گذاشته بود؛ از جمله سرزمین ماوراءالنهر و مناطق خاص دیگری که فتح شدند، که اگر آن فتنه و آشوب زمان حضرت علی رضی الله عنه بین مسلمین بوقوع نمی پیوست؛ سایر سرزمینهای فتح می شدند، و افراد بیشتری از زیر یوغ بردگی آزاد می شدند. شیعه‌ی امامیه خودشان اعتراف می کنند که اصحاب

بزرگوار علیه السلام آن فتوحات را در تاریخ ثبت نمودند، اما می‌گویند: این فتوحات به راهنمایی و دستور حضرت علی علیه السلام صورت گرفته است، ما (اهل سنت) می‌گوئیم: اگر با دستور و رهنمون او هم باشد هیچ اشکالی ندارد و مورد قبول ما است، چون امام علی علیه السلام به خلفای قبل از خود (ابوبکر، عمر و عثمان) پیشنهاد می‌کرد، و آنها هم با او مشاوره کرده و از او درخواست اظهار نظر می‌نمودند، و نظر او را مورد تأیید قرار می‌دادند.

اکنون باید این سؤال مهم مطرح شود که آیا اگر اصحاب علیهم السلام بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله کافر و مرتد گشته‌اند؛ امام علی علیه السلام چگونه راضی شده است که وزیر و مشاور ابوبکر و عمر و عثمان علیهم السلام باشد، حال آنکه (به ادعای شما) می‌دانسته آنها کافر و مرتد و خارج از دین اسلام هستند؟

شاید گفته شود: چه اشکالی دارد، حضرت یوسف علیه السلام هم وزیر پادشاه مصر بود، او مسلمان و یکتاپرست و حاکم مصر کافر و بت‌پرست بود، با این حال راضی بود که وزیر آن کافر باشد!

اما قرآن سبب و علتی را یاد آوری کرده که یوسف به خاطر آن سمت وزارت را قبول کرد، آنجا که می‌فرماید:

﴿وَقَالَ الْمَلِكُ أَتُؤْتِنِي بِهٖٓ أَسْتَخْلِصُهٗ لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدِينَا مَكِينٌ ﴿٥٤﴾﴾ [یوسف: ۵۴]

پادشاه مصر بعد از اینکه از صداقت، امانت، پاکی و پاکدامنی یوسف باخبر شد، او را برگزید و آن انتخاب موفق سبب شد مصر از گرسنگی و خشکسالی نجات یابد، اما در خصوص امام علی علیه السلام مطابق آراء و روایات شیعه‌ی امامیه، او با نص صریح از طرف خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله به امام و خلیفه‌ی منصوب گردیده، با این حال خلافت از او غصب گردید و ابتدا به ابوبکر رضی الله عنه؛ سپس بعد از او به عمر رضی الله عنه؛ و بعد به عثمان رضی الله عنه رسید. امام علی علیه السلام چگونه به خود اجازه داد که مشاور و دلسوز و امین سه خلیفه‌ی مرتد و کافر و نافرمان از امر و فرمان خدا گردد؟ مگر این ادعا یاوه‌سرایی و تناقض‌گویی نیست؟ صرف نظر از این که قیاس کردن امام علی علیه السلام بر یوسف علیه السلام باطل است، زیرا یوسف بعنوان مشاور دلسوز انتخاب شده بود و کارش را به خاطر این نکته دوست داشت که از این طریق

دعوت توحیدی و رسالت الهی خود را به عنوان پیامبر خدا ابلاغ کند و موفق هم عمل کرد، اما علی علیه السلام می دانست - به قول شیعه - نه حسن نیت دارند، و نه اهل سازش هستند و از دشمنی دست برمی دارند، لذا آنجا یک حکم شرعی وجود دارد که بایستی یا آن را اجرا می کرد، یا کناره گیری می کرد.

این از یک جهت، و از جهت دیگر؛ آن اصحاب علیهم السلام که کافر شدند و از اسلام روی برتافتند، با همین وضع کفر و بی دینی و عقب گرایی که (به ادعای شما) داشتند، چرا و چگونه حامل پیام اسلام بودند، و آن را به دیگر ملتها و قبایل رساندند، بر اساس منطق درست: «کسی که چیزی را نداشته باشد نمی تواند آن را ببخشد» وضع و حال آنها هم چنین اقتضاء می کرد که این ملتها و قبایل را به سوی جاهلیت پست دعوت کنند؛ نه به سوی اسلام عظیم.

نه هرگز، ای برادر شیعی؛ ما چنین منطقی نداریم و اینگونه هم فکر نمی کنیم، ما می گوییم: علی مشاور، وفادار، امین و منتخب سه خلیفه ی قبل از خود و تمام اصحاب بزرگوار بوده است، و آن اصحاب گرامی همان بزرگواران بودند که سرزمینها را گشودند، و انسانها را از بردگی بندگان به سوی بندگی پروردگار همه بندگان رهانیدند، و این دین بر دوش آنها پا گرفت، و بعد از لطف خداوند متعال با مجاهدت های آنان اسلام در تمام جهان منتشر شد.

قبرهای متعدد آن بزرگواران که در سرزمینهای دور از جزیره عرب یافت می شود دلیل این مدعاست؛ چون در مسیر دعوت و نشر اسلام شهید شده اند، و شاهد و گواه صداقت و اخلاص و فداکاری آنها در حمل این دین اسلام بسوی جهانیان است.

آیا شیعه ی امامیه سرزمینهای فارس، روم، شام، مصر و سرزمینهای ماوراءالنهر را فتح کردند، یا اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله؟ من این سؤال را از هر شیعه ی عاقل و منصف و حقیقت جو می پرسم.

یکی از بلاها این است که عاقل ساکت بنشیند و جاهل سخن بگوید، (گنبد کر و ناشنوا جز تکرار و انعکاس صدا چیزی را بر نمی گرداند).

جایگاه پیامبر ﷺ و ائمه اطهار

از آن برادر شیعه سؤال کردم: از دیدگاه شما شیعیان امامیه پیامبر ﷺ بزرگ‌تر است یا ائمه اطهار اهل بیت؟ در جواب گفت: قطعاً پیامبر ﷺ بزرگ‌تر و والامقام‌تر و بهتر است، او صاحب پیام و رسالت الهی است، او حامل دعوت اسلام و دعوتگر اول است، او کسی است که قرآن بر ایشان نازل گردید، و او... و.. تا آخر.

گفتم: آن چه گفتید زیبا است، و حق همین است، آفرین بر شما، اما شیعه علاوه بر آنچه تو گفتی می‌گویند: «اطاعت از امامان همچون اطاعت از پیامبران واجب است، و ائمه مانند پیامبران معصوم هستند، و کسی که معتقد به ائمه معصوم است اهل بهشت است هر چند که ظالم و فاسق و گناهکار باشد، و مقام ائمه همچون مقام پیامبر است، و ائمه اختیار حلال و حرام نمودن اشیاء را دارند، خلاصه همچون پیامبر هستند، و مقام و جایگاه آنان نزد خدا مانند مقام و منزلت پیامبر ﷺ است، و حتی آنها از تمام پیامبران خدا بزرگتر و بالاتر است، و گاهی از گذشته و آینده باخبر هستند»^۱.

همچنین ادعا می‌کنند که هر شب و روز اعمال بندگان بر ائمه عرضه می‌شود، و فرشته پیش آنها می‌روند، و بر آنان نازل می‌شوند، و دنیا و آخرت از آن ایشان است، هر چه بخواهند می‌توانند به هر کس بدهند، آنها جز به اذن و رضای خودشان نمی‌میرند.. تا آخر این اعاهای دروغین که نه عقل سالم، و نه سرشت درست آنها را نمی‌پذیرد، و در واقع این حرف‌ها مجموعه‌ای افسانه و خرافات بیش نیستند.

همراه من بخوان آنچه را خمینی در کتاب خود (حکومت اسلامی) خود نوشته، که در رابطه با ائمه می‌گوید: «ائمه‌ی ما دارای مقام شایسته و درجه‌ی رفیع و خلافت تکوینی هستند، که نه ملائکه‌ی مقرب، و نه پیامبر مرسل به آن مقام نمی‌رسند، و آنها پیش از

۱- اصول الکافی (۲۶۰/۱) چاپ دار صعب و دار التعارف بیروت - لبنان ۱۴۰۱ هـ

خلق این جهان نورهایی بوده اند که اطراف عرش الهی حلقه زده بودند، برای آنها منزلت و جایگاهی در نظر گرفته شده که تنها خدا از کیفیت آن مطلع است».

در جایی دیگر از همان کتاب می‌گوید: «ما حالتهایی با خدا داریم که نه ملائکه‌ی مقرب و نه نبی مرسل نمی‌توانند به آن دست یابند».

و در جایی دیگر در همان کتاب می‌گوید: «تعالیم ائمه همچون تعالیم قرآن است، از این جهت که مربوط به یک نسل مخصوص نیستند، بلکه در هر زمان و مکان برای همه‌ی انسانها تا روز قیامت درس و تعلیم است و واجب است اجرا و تطبیق گردد، و از آن پیروی شود، و در مورد ائمه سهو و غفلت قابل تصور نیست».

و این سخنان خمینی است که در واقع تکرار سخن علمای پیشین شیعه است. یک سؤال مهم از شما و از هر برادر عاقل شیعه این است که اگر ائمه شما دارای چنین مقام و جایگاهی هستند و بر تمام ذرات جهان هستی تسلط دارند، و دارای خلافت تکوینی هستند، چرا این قدرت مطلقه را جهت تغییر حوادث و مسیر و مجرای تاریخ و به سود و مصلحت خود به کار نگرفته‌اند؟

از جمله چرا خلافت را به امام علی علیه السلام سپس بعد از وفات او به فرزندان علی ندادند اگر در این جهان قادر و مسلط بر همه چیز بوده‌اند، چرا بر وفق خلافت تکوینی که خمینی در مورد آن سخن گفته به سود خود آن قدرت را به کار نگرفته‌اند؟ مگر با گفتن یک کلمه و اشاره‌ی دست از طرف آنها نمی‌توانستند طبق خلافت تکوینی که خمینی وهم‌نوعان و ادامه‌دهندگان راه او ادعا می‌کنند، همه چیز را تغییر دهند، چون قطعاً امام علی علیه السلام در توان داشته مسیر جریان تاریخ را دگرگون کند، و در نهایت اصحاب بزرگوار علیهم السلام به جای ابوبکر صدیق رضی الله عنه با او بیعت می‌کردند، و آن‌که خلافت تعیین شده و مقرر را به خود و فرزندان و نوه‌ی خویش واگذار می‌نمود، لیکن این امر هرگز واقع نشد، و جز علی و فرزندش حسن علیه السلام به خلافت نرسیدند، و بقیه‌ی ائمه در طول زندگی خود خلیفه نشدند.

بلکه خود امام علی علیه السلام در کتاب (نهج البلاغه) که کتاب مورد تأیید شیعیان است، می‌گوید: «کسانی که با ابوبکر، عمر و عثمان بیعت کردند؛ بر همان شروط آنها با من هم بیعت کردند، حاضرین حق اختیار و غائبین حق رد کردن را نداشتند، بلکه شورا حق مهاجرین و انصار است، هرگاه در مورد کسی اجتماع می‌کردند و او را امام نامی‌دند؛ رضایت خداوند هم در همین بود، و هرگاه کسی با طعنه زدن و بدعت‌گری از امر آنها خارج می‌شد، او را برمی‌گرداندند به جایی که از آن خارج شده بود، و اگر امام را قبول نداشت؛ با او مبارزه می‌کردند، به جهت این که راهرو راه غیر مسلمین است، و خدا هم از او رویگردان بود تا زمانی که او از خدا رویگردان بود»^۱. سخنان امام علی در اینجا تمام شد.

پس کجا است آن (خلافت تکوینی) که تمام ذرات جهان هستی در برابر قدرت و سیطره‌ی آ تسلیم شده و ناتوان هستند، آن ائمه که از دیدگاه شیعه هرچه می‌خواستند انجام می‌دادند، ولی ما می‌بینیم که آنها از انجام آن کار مهم به نفع و مصلحت خویش ناتوان مانده‌اند، با آن که امامت نزد شیعه‌ی امامیه رکنی از ارکان ایمان است.

اکنون به قضیه‌ای دیگر می‌پردازیم که بسیار با اهمیت است، و شیعه از آن بحث می‌کنند، و علمای آنها در کتاب و درس و بحث‌های علمی و فقهی خودشان آن را ذکر می‌کنند و آن مسئله‌ی آگاهی از (غیب) و آگاهی بر آینده است، که کلینی در کتاب خود (الکافی) یک باب را تحت عنوان (ائمه از گذشته و آینده خبر دارند و چیزی بر آنان پوشیده نیست) تدوین کرده که همه مخالف و نقیض فرموده‌ی خداوند هستند که فرموده:

﴿عَلِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا﴾^(۶۱) إِلَّا مَن أَرَضَىٰ مِن رَّسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِن

خَلْفِهِ رَصَدًا﴾^(۶۲) [الجن: ۲۶ و ۲۷]

۱- کتاب "نهج البلاغه" ص (۳۲۲) چاپ دار الحدیث، قاهره.

«داننده غیب خدا است، و هیچ کسی را بر غیب خود آگاه نمی‌سازد. مگر پیغمبری که خدا از او خوشنود باشد. خدا (برای حفظ آن مقدار غیبی که او را از آن مطلع می‌کند، از میان فرشتگان) محافظان و نگهبانانی در پیش و پس او روان می‌دارد.»

ما منکر آن نیستیم که خداوند ﷻ برخی از بندگان صالح خود را جهت تکریم و بزرگداشت بر امری از امور غیبی مطلع سازد، اما ما قبول نداریم که علم و اطلاع از غیب در هر مخلوقی یک اصل و اساس باشد.

خود پیامبر جز آن که خداوند بدو تعلیم کرده باشد و خبر داده باشد، هیچ غیبی را نمی‌دانست، و آن هم با نص صریح قرآن بیان شده، آنجا که می‌فرماید:

﴿قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِن آتَيْتُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ ﴿٥٠﴾ [الأنعام: ٥٠].

«ای پیغمبر! بدین کافران) بگو: من نمی‌گویم گنجینه‌های (ارزاق و اسرار جهان) یزدان در تصرف من است (چرا که الوهیت و مالکیت جهان تنها و تنها از آن خدای سبحان است و بس) و من نمی‌گویم که من غیب می‌دانم (چرا که کسی از غیب جهان باخبر است که در همه مکانها و زمانها حاضر و ناظر باشد که خدا است) و من به شما نمی‌گویم که من فرشته‌ام. (بلکه من انسانی همچون شمایم. این است عوارض بشری از قبیل: خوردن و خفتن و در کوچه و بازار راه رفتن، در من دیده می‌شود، جز این که به من وحی می‌شود و) من جز از آنچه به من وحی می‌شود پیروی نمی‌کنم (و سخن کسی جز سخن خدا را نمی‌شنوم و تنها به فرمان او راه می‌روم). بگو: آیا نابینا و بینا (و کافر سرگشته و مؤمن راه یافته، در شناخت این حقائق) یکسانند؟ (و هر دو مساوی در پیشگاه یزدانند؟) مگر نمی‌اندیشید (تا در پرتو عقل، حق برایتان نمودار و آشکار شود؟)».

و در آیه‌ای دیگر می‌فرماید:

﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَأَسْتَكْبَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿١٨٨﴾ [الأعراف: ١٨٨].

«بگو: من مالک سودی و زبانی برای خود نیستم، مگر آن مقداری که خدا بخواهد و (از راه لطف بر جلب نفع یا دفع شرّ، مالک و مقتدرم گرداند.) اگر غیب می دانستم، قطعاً منافع فراوانی نصیب خود می کردم (چرا که با اسباب آن آشنا بودم) و اصلاً شرّ و بلا به من نمی رسد (چرا که از موجبات آن آگاه بودم. حال که از اسباب خیرات و برکات و از موجبات آفات و مضرات بی خبرم، چگونه از وقوع قیامت آگاه خواهم بود؟). من کسی جز بیم دهنده و مژده دهنده مؤمنان (به عذاب و ثواب یزدان) نمی باشم».

پس اگر ائمه غیب می دانند و بر ظاهر و باطن و بر آینده و وقایع آن مطلع هستند، ولی پیامبر ﷺ از غیب اطلاع ندارد (همانگونه که قرآن بیان فرمود)، در این صورت مقام آنها بزرگتر و بالاتر از مقام پیامبر ﷺ است، زیرا کسی که بر غیبات و گذشته و آینده مطلع است، بهتر و بزرگتر از کسی است که بر آن غیبات هیچ اطلاعی ندارد.

کسی که قدرت و توانایی آفریدن و ابداع و صورت نگاری و چرخش افلاک و کهکشانها را دارد، و هر گاه که از او درخواست شود قادر به قبول کردن و استجابی دعا است، همانگونه که شیعه در سختیها و مصیبت و گرفتاریها ائمه را به فریاد می خوانند، او بدون گمان بزرگتر و بهتر از کسی است که این تواناییها را نداشته باشد، و به اتفاق تمام عاقلان و صاحبان فطرتهای سالم موجود توانا بزرگتر و بهتر از ناتوان.

آن برادر شیعی گفت: آری این درست است، کسی که غیب بداند، و از آینده اطلاع داشته باشد، قطعاً برتر است، و مقام قادر و توانا بالاتر از مقام جایگاه موجود عاجز و ناتوان است، و عالم برتر و بالاتر از جاهل است.

گفتم: اگر این مسئله از ما پذیرفته شده است، خواهشمندم به یک محور دیگر از محورهای گفتگو پردازیم. آفرین بر شما، بارک الله.

امامت را در کجای قرآن می‌یابیم؟

در رابطه با مهمترین قضیه در مذهب شیعه‌ی امامیه از آن برادر شیعه سؤال کردم که قضیه‌ی امامت است، پرسیدم: آیا امامت یکی از ارکان دین و اسلام است که ایمان مؤمن بدون آن صحیح نیست؟ گفت: آری، امامت یک رکن اساسی از ارکان دین، ایمان و اسلام است که ایمان مؤمن بدون آن صحیح نیست، و اسلام کاملاً به آن وابسته است و ایمان مؤمن بدون آن قبول نمی‌باشد.

گفتم: این سخن را کجای قرآن پیدا کنم؟ خواهشمندم مرا بر یک آیه‌ی صریح و روشن راهنمایی کنید که نیاز به تأویل نداشته باشد. گفت: در قرآن چندین آیه وجود دارند که از امامت بحث میکنند. گفتم: تکرار می‌کنم؛ لطفاً چند آیه روشن و صریح را ارائه دهید که به امامت علی و فرزندان و نوه‌های او علیه السلام طوری تصریح کند که انسان مؤمن بتواند آن را بخواند و به این آیات بر امام مشخص و تعیین شده از طرف خدا استدلال نماید.

گفت: خیر، نص مشخص و روشنی در این مورد وجود ندارد، اما اشاره‌های عمومی وجود دارند که حکم امامت را از آنها استنباط می‌کنیم.

گفتم: ای شیعیان شما عجیب و غریب هستید، می‌گویید: امامت یک رکن اساسی از ارکان ایمان و اسلام است و ایمان مؤمن بدون آن صحیح نیست، ولی انسان را حتی به یک آیه هم راهنمایی نمی‌کنید، فقط یک آیه در قرآن که بر امامت علی و فرزندان و نوه‌اش تصریح نماید! چگونه این امر درست است؟

قرآن در مورد چیزهایی سخن گفته، که بسیار کمتر از مسئله امامت هستند، همچون موضوع حیض، شیردهی و طلاق و بسیاری چیزهای ساده، اما در هیچ جایی از قرآن این قضیه‌ی مهم که سرنوشت انسان در روز قیامت، و امر اسلام و مسلمین مبتنی بر آن است ذکر و تصریح نشده است، می‌گویید امامت یک رکن اساسی است، اما آن را در قرآن پیدا

نمی‌کنید!! آیا مسئله‌ی حیض و نفاس و ازدواج و طلاق مهم‌تر از امامت است که همه محورهای دین بر آن می‌چرخد، - همان‌گونه که می‌پندارید-؟

ای برادر محترم ما قایل به چنین چیزی نیستیم و نمی‌گوییم خدا بر ولایت و امامت علی و اولاد و نوه‌ی او تصریح نموده، هرگز، قطعاً و مطلقاً قائل به آن قول نیستیم، بلکه در خصوص آنها می‌گوییم: آنها ائمه تقوی و هدایت و ارشاد و تعلیم و جهاد و دعوت و فداکاری در راه خدا و مناره‌های هدایت هستند، آنان در رابطه با امامت همچون بقیه‌ی اصحاب رسول خدا ﷺ هستند، و هیچ نقل صحیح و نص صریحی در مورد اختصاص امامت به علی ﷺ و فرزند و نوه‌های او از نسل امام حسین وجود ندارد، در اسلام متن و عبارت روشنی وجود ندارد که مردان اهل بیت پیامبر ﷺ را به امامت اختصاص دهد، امامتی که ایمان مؤمن بدون آن صحیح نمی‌باشد و هرگاه مؤمن آن را انکار کند جهنمی به حساب می‌آید.

می‌خواهم در اینجا این نکته را یادآوری کنم که اگر بعد از وفات پیامبر ﷺ علی بن ابی طالب را انتخاب می‌کردند و با او بیعت می‌نمودند؛ هیچ‌گونه اشکال و اعتراضی در کار نبود، علی هم از لحاظ وزن کمتر از ابوبکر و عمر و عثمان ﷺ نیست، آنها دارای سابقه در اسلام هستند، و از جمله‌ی اولین کسانی بودند که هجرت کردند، و خداوند در شأن آنها چنین می‌فرماید:

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَرزِعٍ أَخْرَجَ شَطْرَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا ﴿٢٩﴾﴾ [الفتح: ٢٩].

«محمد فرستاده خدا است و کسانی که با او هستند در برابر کافران تند و سرسخت و نسبت به یکدیگر مهربان و دلسوزند. ایشان را در حال رکوع و سجود می‌بینی. آنان همواره فضل خدای را می‌جویند و رضای او را می‌طلبند. نشانه ایشان بر اثر سجده در پیشانی‌هایشان نمایان است. این، توصیف آنان در تورات است، و اما توصیف ایشان در

انجیل چنین است که همانند کشتزاری هستند که جوانه‌های (خوشه‌های) خود را بیرون زده، و آنها را نیرو داده و سخت نموده و بر ساقه‌های خویش راست ایستاده باشد، بگونه‌ای که برزگران را به شگفت می‌آورد. تا کافران را به سبب آنان خشمگین کند. خداوند به کسانی از ایشان که ایمان بیاورند و کارهای شایسته بکنند آمرزش و پاداش بزرگی را وعده می‌دهد.»

بنابراین اگر بعد از وفات پیامبر ﷺ علی بن ابی طالب رضی الله عنه را برای منصب خلافت انتخاب می‌کردند، هیچ‌گونه اشکال و اعتراضی متوجه کسی نمی‌شد. اگر ما بتوانیم در مورد اجتماع (سقیفه) و حضور به هم رسانی انصار در این اجتماع بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و - آن‌چه خلأ سیاسی نامیده شده است - و در مورد دعوت آنان برای انتخاب خلیفه تحقیق کنیم، در نهایت یقین حاصل می‌کنیم که در خلافت تصریح بر شخص معین فلان یا فلان نشده است، بلکه فقط به صورت انتخابات و مشاوره بر کسی را که حایز صلاحیت برای این امر بود صورت می‌گرفت، و بعد از آن مردم با او بیعت می‌کردند، و در مورد خلافت واگذاری و وراثتی نص و عبارتی از طرف خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله وجود ندارد، و فرموده‌ی امام علی در نهج البلاغه مؤید این سخن است که فرمود: « آن کسانی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند با من بیعت کردند با همان شروط که با آنها داشتند...».

شجاعت علی علیه السلام کجا و شکستن دنده‌ی فاطمه کجا...!

از آن شیعه‌ی محترم پرسیدم در شأن امام همام علی علیه السلام چه می‌گویید که شجاعت و قهرمانی او زبان‌زد خاص و عام شده و به صورت ضرب المثلی در آمده که مورخین کتاب‌ها و ادبیات خود آن را ثبت کرده‌اند و شعرای عرب چهارده قرن است که از او تعریف و تمجید می‌کنند...؟

در جواب گفتم: امام علی بن ابی طالب قهرمان قهرمانان و پیشوای امام دلیرمردان است، و او عموزاده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و همسر فاطمه‌ی زهراء است، همه علی علیه السلام را می‌شناسند، و همه مردم با شجاعت و قهرمانی او در تاریخ اسلام و مسلمین آشنا هستند. گفتم: این زیبا است، امام علی حقیقتاً که اینطور و بلکه بیشتر از آن هم بوده، اما من دوست دارم که یک سؤال از تو بپرسم: چه کار می‌کردی اگر کسی در روی همسرت یا فرزندت تفرقه می‌کرد و مظلومانه او را کتک می‌زد، آنگاه در برابر آن انسان چطور دیده می‌شدید، آیا ساکت خواهید شد از آن ستم و از آن تجاوز بدون دلیل، یا انتقام حق خود و همسرت را می‌گیری؟.

گفتم: اگر چنین اتفاقی برای من بیفتد، اقدام به ادب کردن و زدن او می‌کنم، بلکه با تمام قدرت اقدام به شکست و خورد کردن او می‌نمایم، حتی از این هم فراتر شاید تا حد قتل او هم پیش بروم، چگونه در برابر آن ظلم و تجاوز ساکت بمانم، و خون در رگهایم نجوشد؟.

گفتم: با تأسف بسیار شدید، آن چیزی است که شما در حق امامتان علی بن ابی طالب می‌گویید. مگر شما نمی‌گویید: عمر بن خطاب رضی الله عنه به خانه‌ی علی رفت تا با اجبار از او برای ابوبکر صدیق رضی الله عنه بیعت بگیرد، و چون او را در خانه نیافت و (فاطمه) دخت گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله آنجا پشت در خانه‌اش ایستاده بود، عمر رضی الله عنه اقدام به فشار دادن در خانه کرد در حالی که فاطمه بین در خانه و دیوار قرار داشت، بر اثر آن فشار و ضربه؛ جنین او

که بعداً آن را محسن نام نهادند سقط شد، و سپس خانه‌اش را به آتش کشید. مگر این مطالبی نیست که در کتاب‌ها است و آخوندهای شما تبلیغ می‌کنند؟.

ای برادر عزیز! شما نسبت به شخص خود راضی به چنین توهینی نیستید، پس چگونه نسبت به امام خود علی بن ابی طالب علیه السلام که امام شجاع و قهرمان نمونه بوده راضی می‌شوید که بگویید از زن خود دفاع نکرده؟

برادر! اگر در این عصر چنین چیزی برای یک (فاسق) اتفاق افتد، به خاطر حرمت و شرف همسرش حتماً انتقام می‌گیرد، بلکه چنانچه شاعر دوره جاهلی می‌گوید:

أصونُ عرضي بمالي لا أبدده لا بارك الله بعد العرض بالمال

یعنی: با تمام سرمایه‌ام از حیثیتم محافظت می‌نمایم، به سادگی آن را به باد نمی‌دم، برکت نباد در پول و مالم آنگاه که آبرو و حیثیتم را از دست دهم.

حالا شما برای خود چنین رزالتی را نمی‌پسندید ولی امیر مؤمنان، قهرمان قهرمانان علی بن ابی طالب علیه السلام که چگونه در برابر اهانت و کتک زدن و سقط جنین همسرش و سوزاندن منزل او چگونه با تمام ضعف و ذلت ساکت و تسلیم نشست!!، اما زن او چه کسی باشد؟ (فاطمه‌ی زهراء)، دسته ریحانه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و محبوب قلب او .

این سکوت کامل بر شجاعت امام علی علیه السلام دلالت نمی‌کند، بلکه دلیل ترسویی و ضعف و بزدلی او است، و چنین موضعی او را به (دیوثی) بیشتر نزدیک می‌کند تا (شجاعت).

ما اهل سنت و جماعت قایل به این نظر توهین‌آمیز به علی علیه السلام نیستیم و به آن اعتقاد نداریم و به چنین یاوه اعتراف نمی‌نماییم و هرگز آن را تأیید نمی‌کنیم. آن نوع موضعگیری مردانگی هر مردی را زیر سؤال می‌برد، چه رسد به اینکه امام و پیشوای مسلمین باشد، لیکن آیا شیعه‌ی امامیه به وسیله‌ی ساختن این دروغهای تاریخی به او ضربه نمی‌زنند، دروغی که نویسندگان شیعه آن را ابداع و در کتابهایشان ثبت کرده‌اند تا از این طریق عواطف مردم شیعه را برانگیزند، و آنها را وادار به بغض امیرالمؤمنین عمر بن خطاب رضی الله عنه جداکننده‌ی حق از باطل در میان این امت؛ کنند!.

به هر حال شما سکوت امام علی را در خصوص قضیه‌ی خلافتی که به - گفته‌ی شما ابوبکر رضی الله عنه آن را از او غضب کرده است - توجیه می‌کنید و می‌گویید: اهتمام اول و آخر او وحدت مسلمین و عدم اختلاف آنها بود، با آن که خلافت و امامت همان‌گونه که شما می‌گویید یکی از حق‌هایی است که خداوند پشت هفت آسمان بر آن تصریح نموده است، و پیامبر صلی الله علیه و آله مجدداً در (غدیر خم) بر آن تأکید کرد. اما چه توجیهی برای آن سکوت زشت و شرم آور دارید؟ آن سکوت کاملی که هیچ انسان شرافتمندی نه نسبت به خود و نه نسبت به دیگران آن را نمی‌پسندد؟ حال چه رسد به علی بن ابی طالب رضی الله عنه که قهرمان و دلاور اسلام است؟

عمر رضی الله عنه دشمن علی رضی الله عنه و شوهر دختر اوست!!

این سؤال را از آن برادر شیعی پرسیدم: آیا تو دختر و محبوبت را به ازدواج دشمن خود در می‌آوری؟ گفت: خیر؛ هرگز، هر چند که اسباب و شرایط و ظروف اقتضا کند امکان ندارد که دختر و محبوبم را به نکاح دشمنم درآورم، حتی اگر با فشار مادی و روحی روبه‌رو شوم.

گفتم: چیزی که برای خود و دخترت نمی‌پسندی برای امام علی بن ابی طالب رضی الله عنه و دخترش ام‌کلثوم رضی الله عنها می‌پسندی؟
گفت: چه طور؟

گفتم: در کتابها و منابع دینی شما ذکر شده که امام علی دختر و محبوب خویش ام‌کلثوم دختر فاطمه زهرا را به ازدواج مهم‌ترین دشمنش (از دیدگاه شیعه) در آورده که همواره برای علی و همه ائمه‌ی اطهار و شیعه‌ی امامیه در طول تاریخ آنها بزرگترین دشمن بوده است.

عمر رضی الله عنه سبب اول و آخر در ضایع شدن خلافت از دست علی و رسیدنش به ابوبکر صدیق رضی الله عنه بود، او (از دیدگاه شیعه) نه تنها دشمن است؛ بلکه کافر و مرتد و ظالم هم هست، او از ابلیس هم کافرتر است، جایگاه او قعر آتش دوزخ است، شیعیان امامیه شب و روز با فرستادن لعنت بر او تقرّب خدا را می‌جویند.

سؤال من این است: آیا برای مسلمان جایز است دخترش را به ازدواج یک کافر مرتد درآورد که سرانجام و سرنوشت او بسوی جهنم است؟

علمای شیعه و سنی بر عدم صحت ازدواج زن مسلمان با کافر متفق هستند، پس چطور علی رضی الله عنه راضی شد و موافقت کرد که دخترش (ام‌کلثوم) را به نکاح عمر بن خطاب رضی الله عنه (که شما او را کافر و مرتد می‌پندارید) درآورد.

تنها توجیهی که علمای شیعه‌ی امامیه در این خصوص دارند روایت ابوجعفر کلینی در فروع (الکافی)^۱ است که از امام جعفر صادق نقل کرده در مورد آن ازدواج گفت: «آن فرج و شرمگاهی بوده که از ما غضب شده است»^۲. ما از مدعیان این سخن می‌پرسیم: آیا عمر رضی الله عنه ام کلثوم را به صورت مشروع نکاح کرد یا قهراً او را غضب کرد؟

معنای سخنی که به جعفر صادق نسبت داده می‌شود واضح و روشن است، آیا ابوعبدالله چنین سخن باطلی را در مورد دختر علی رضی الله عنه می‌گوید!

باز هم اگر عمر رضی الله عنه ام کلثوم را غضب کرده؛ چگونه پدرش شیر خدا صاحب (ذوالفقار) و جوانمرد قریش قبول کرده است؟ امروز بعضی از علمای شیعه به منظور ایجاد شک و گمان در مورد روایت ازدواج عمر رضی الله عنه با ام کلثوم حرف‌هایی می‌زنند، در حالی که آن روایت در کتابهای شما شیعیان ثابت و ماندگار است، و (طوسی) در کتاب خود (تهذیب الاحکام)^۳ می‌گوید: «ام کلثوم دختر امام علی رضی الله عنه با فرزندش زید بن عمر بن خطاب همزمان در یک وقت وفات یافتند، و معلوم نبود کدام یک پیش‌تر فوت کرده است، هیچ یک از آنها از همدیگر ارث نبردند، و بر هر دوی آنها یک نماز میت خوانده شد».

در حقیقت عمر بن خطاب رضی الله عنه با ام کلثوم دختر علی بن ابی طالب رضی الله عنه ازدواج نمود، و زید بن عمر از او متولد شد، و قطعاً امام علی رضی الله عنه این ازدواج و خویشاوندی را تبریک گفت، و محدثین شیعه به مشروعیت آن ازدواج اعتراف کرده‌اند.

کلینی از معاویه بن عمار بن ابی عبدالله رضی الله عنه روایت می‌کند که گفت: از او سؤال کردم در مورد زنی که شوهرش وفات یافته است، آیا زمان عده را در منزل شوهرش سپری کند یا هر جایی که خود می‌خواهد؟ گفت: «بلکه هر جایی که آرزو داشته باشد،

۱- کتاب "نهج البلاغه" ص (۳۲۲) چاپ دار الحدیث، قاهره.

۲- کتاب إعلام الوری بأعلام الهدی تالیف: طبرسی نگاه کن.

۳- تهذیب الأحکام طوسی (۳۸۰/۲) کتاب المیراث، چاپ تهران.

چون علی رضی الله عنه وقتی که عمر رضی الله عنه وفات یافت نزد ام کلثوم رفت و او را به خانه‌ی خودش انتقال داد!»^۱.

آقای مصطفی حسینی طباطبائی در کتاب (حل اختلاف بین شیعه و سنی در مسئله امامت - ص ۴۷ - می‌گوید: «آن ازدواج در کتاب‌های (الارشاد) تالیف شیخ مفید و (التهدیب) تالیف شیخ طوسی، و در (وسائل الشیعه) تالیف حر عاملی و دیگر کتاب‌های جدید شیعه ذکر گردیده و به آن تصریح شده است».

* * *

۱- الکافی فی الفروع، باب المتوفی عنها زوجها المدخول بها این تعند؟ (۳۱۱/۲) چاپ هند.

نامگذاری فرزندان به اسم دشمنان!!

از آن برادر شیعه پرسیدم: آیا امکان دارد که فرزندان را به نام‌های سرسخت‌ترین دشمنان نامگذاری کنی؟ دشمنانی که حقوق را از تو سلب کرده‌اند، همسرت را زده‌اند و منزلت را سوزانده‌اند، و زن حامله‌ات را دچار سقط جنین کرده باشد، و اضافه بر آن؛ آنها کافر و روی برتافته از دین خدا باشند، و جایگاه آنان جهنم و بدترین قرارگاه است. گفت: خیر، و هزار بار خیر، این امر ناممکن است، چطور نام سخت‌ترین دشمنانم را برای پسر و دخترانم اختیار می‌کنم، اگر نام هیچ عیب و اشکالی ندارند، بلکه تمام عیب در مُسمی و حامل آن است.

گفتم: آن چه گفتید زیبا است، نام و اسم جای بث نیست، احیاناً به کسی می‌گوییم زیبا است اما در حقیقت زشت است، و به شخص دیگری می‌گوییم خوب است اما در حقیقت بد است،...، اما امر عجیب و بعید در شأن شما شیعیان این است که از نام‌هایی پرهیز می‌کنید که ائمه بزرگوار برای پسران و دخترانشان می‌پسندند، و از این که دختران و پسران خویش را به این نامها نامگذاری کنید امتناع می‌ورزید، و هیچ دلیلی ندارد جز این که نام اصحاب پیامبر ﷺ هستند، و به محبت ابوبکر و عمر و عثمان و عائشه رضی الله عنهم مربوط می‌شود، بسیاری از مردم عامی شیعی امروز وقتی از این حقیقت مطلع می‌شوند که سالهای سال از آنها مخفی شده متعجب و شگفت‌زده می‌شوند، چون علمای شیعه و سخنوران منبر و حسینیه‌ها این حقایق را از آنها پنهان کرده‌اند. و حقیقت این است که ائمه‌ی اطهار رضی الله عنهم پسران و دخترانشان را به نام‌های ابوبکر، عمر، عثمان و عائشه نامگذاری کرده‌اند، و در انجام آن کار احساس حقارت نکرده‌اند، بلکه تمام محبت، احترام و عزت را در آن کار دیده‌اند و بدان افتخار کرده‌اند، و آنها در اذهان شیعه‌ی امامیه همان شخصیاتی هستند که با نفاق، کفر، ارتداد و برگشتن به عقب پیوند و ارتباط دارند.

این امیرمؤمنان است که پسرانش را به نام‌های ابوبکر و عمر نام‌گذاری کرد که برادر حسن و حسین هستند.^۱ و پس از او امام حسن بن علی علیه السلام پسرانش را ابوبکر و عمر نام نهاد، و امام حسین علیه السلام هم چنین کرد. و امام علی بن حسین (زین العابدین) یکی از پسرانش را عمر نامید. و نیز امام موسی بن جعفر (کاظم) یکی از دخترانش را عائشه نامید، و امام علی بن موسی (الرضا) و دخترش را عائشه نامید، همچنین امام علی بن محمد هادی دخترش را عائشه نامید. این حقایق در کتابهای شیعه‌ی امامیه ذکر شده اما از مسلمانان شیعه مخفی کرده‌اند. ای شیعیان امروز آیا شما باتقواتر و بزرگتر از ائمه‌ی هستید؟! و آیا شما از آنها وارع‌تر هستید؟ آیا این ادعا صحیح است که شما در همه مسائل بزرگ یا کوچک از دین و اخلاق و نام و نام‌گذاری به ائمه‌ی اطهار اقتدا می‌کنید! حال آن‌که آنها چنین بوده‌اند.

سخنرانان و روضه‌خوانان حسینه‌ها در مناسبت‌ها حادثه‌ی (کربلا) را یادآوری می‌کنند، به ویژه به مناسبت سوگواری حادثه کربلا و عاشورا آن حادثه‌ی تلخ تاریخی را بصورت خسته کننده توضیح می‌دهند و از آن سخن می‌گویند.

در این مناسبت‌ها از قهرمانی و فداکاری‌های کسانی یاد می‌کنند که در کنار امام حسین علیه السلام شهید شده‌اند. اما شگفتا که از ذکر نام پسران علی بن ابی طالب و دو برادر امام حسن و امام حسین خودداری می‌کنند، چون نام این شخصیت‌های بزرگوار ابوبکر و عمر بوده و دارای نام سایر پسران ائمه و سایر همراهان هستند، و که از جمله ابوبکر بن علی، ابوبکر بن حسن بن علی، و عبدالرحمن بن عقیل بن ابی طالب هستند.

این شخصیت‌های بزرگوار به کلی فراموش شده‌اند، مثل این‌که اصلاً آنها در این دنیا نبوده باشند و در واقعه‌ی طف و حادثه‌ی کربلا در جهاد و استشهاد امام حسین با او شرکت نکرده باشند، آنها فقط نامهای زیر را ذکر می‌کنند:

۱- کتاب إعلام الوری بأعلام الهدی طبرسی، ص (۲۰۳)، چاپ دار المعرفه، لبنان

اوّل: فرزندان امام علی بن ابی طالب، که عبارتند از: حسین، جعفر و محمد) و ذکر نامهای (ابوبکرین علی، عمر بن علی و عثمان بن علی) برادران امام حسین علیه السلام را اهمال و نادیده گرفته‌اند.

دوم: از شهادت پسران حسین علیه السلام که علی اکبر و عبدالله هستند یاد می‌کنند و بس.
سوم: شهادت فرزندان حسن علیه السلام را ذکر می‌کنند که عبدالله بن حسن و قاسم بن حسن هستند، اما از ابوبکر بن حسن ذکری به میان نمی‌آید و او را اهمال می‌کنند.
چهارم: شهادت قهرمانانه‌ی پسران عقیل بن ابی طالب را ذکر می‌کنند، که جعفر و عبدالله بودند و از ذکر نام عبدالرحمن بن عقیل خودداری می‌کنند.

اکنون ما سؤال می‌کنیم: به چه دلیلی سخنرانان و روضه‌خوانان حسینی‌ها از ذکر اسامی آن بزرگواران خودداری می‌کنند؟! مگر به گمان شما آنها پسران ائمه‌ی معصوم نیستند؟ مگر خداوند جل جلاله به واسطه‌ی شهادت در راه او و همراهی با امام حسین بر آنها منت نهاده است؟.

دلیل روشن و معلوم است، چون این بزرگواران دارای نام اصحاب و یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یعنی ابوبکر، عمر، عثمان و عبدالرحمن هستند، و شیعه حوصله‌ی شنیدن آن اسامی را ندارند، حتی اگر نام پسران ائمه‌ی اطهار هم باشند.

و به آن دلیل در جامعه‌ی شیعه‌ی امروزی اسم ابوبکر، عمر، عثمان، عائشه، حفصه، عبدالرحمن، طلحه و زبیر.. تا آخر) بسیار نایاب است و شاید اصلاً یافت نشود.
آن اسامی در جوامع شیعی کنونی در (ایران و کشورهای حوزه خلیج فارس، عراق، سوریه، لبنان، هندو پاکستان تقریباً رو به کاهش است.

شیعه امامیه از ذکر این اسامی بزرگ بدبینند و آنها را به فال بد می‌گیرند، حال آنکه ائمه‌ی معصوم پسران و دخترانشان را به آن نامها نامگذاری کرده‌اند.

من نمی‌دانم، آیا شیعیان امروز بیشتر از ائمه‌ی معصوم ورع و پرهیزگاری دارند و آیا آنها مؤمن‌تر و مخلص‌تر از ائمه‌ی معصوم هستند؟ به خدا قسم نه، و هزار بار نه، شاید به من بگویید: آن نامگذاری‌ها از روی تقیه و ناچاری بوده تا از شر متجاوزان به حقوق اهل

بیت و ائمه نجات و رهایی یابند، من در جواب می‌گویم: این تقیه با ایمانی که در قلب اهل بیت بوده کاملاً متضاد و ناسازگار است، علاوه بر صفت‌های کم‌نظیر ایشان؛ از قبیل مردانگی و شجاعت و ... لذا است برای شیعه زشت و ننگ که شخصیت آنها را تحقیر کنند، و آنها را به چیزهایی توصیف کنند که مخالف شخصیت و جایگاه آنها است.

ای برادر شیعه! حقیقتاً این کینه تاریک و سیاه شما نسبت به اصحاب بزرگوار است که شما را آن‌قدر بدبین کرده که حتی از نامگذاری فرزندانتان به اسامی اصحاب بزرگوار علیهم‌السلام خودداری می‌کنید.

چنان‌چه قبلاً ذکر کردم در انجیل آمده است: «...هرگاه نمک بگندد چه می‌زنند... و هرگاه نور دل به تاریکی تبدیل شود؛ دیگر تاریکی‌ها معنایی ندارند».

و در انجیل نیز آمده است: «آیا از خار انگور چیده می‌شود؟».

آن قضیه مرا واداشت که از قضیه‌ای دیگر برایت بحث کنم که کم‌اهمیت‌تر از آن بحث نیست، و همچنان آخوندها، نویسندگان، مورخین و ادیبان شیعه آن را اهمال کرده و نادیده گرفته‌اند. و آن قضیه هم عدم اهتمام شیعه نسبت به سیره‌ی پاک پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است.

در زمانی که هزاران تألیف و کتاب را در مورد سیره و زندگی و تاریخ ائمه‌ی اطهار و اهل بیت علیهم‌السلام می‌یابیم، چرا کتابهایی را که بیانگر سیره و رفتار برترین پیامبران (محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) را نمی‌بینیم، و اگر هم پیدا کنیم، خلاصه و چکیده‌ای از زندگینامه‌ی او بیش نیست، و بسیار به ندرت می‌بینیم یکی از خطیبان منبر حسینیه‌ها از تاریخ و زندگینامه‌ی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم سخن بگویند، و نیز به ندرت می‌بینیم یا می‌شنویم کسی زندگینامه‌ی پیامبرگرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را در مساجد و حسینیه‌ها به طلاب تدریس کند، بلکه حتی درحوزه‌های علمیه هم تدریس سیره‌ی نبوی ندارند. و گویی همه تاریخ اسلام بزرگ تنها در زندگینامه‌ی ائمه‌ی بزرگوار خلاصه شده است.

ای برادر شیعه ارجمند! آیا می‌دانید چرا؟ دلیل روشن است، چون تاریخ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در برگزیده تاریخ و سیره‌ی اصحاب و یاران او از جمله ابوبکر و عمر هم هست، و زندگی

آنها با هم آمیخته بود، و قابل جدا کردن نیست، و آخوندهای شیعه حوصله‌ی ذکر اسامی و بحث فداکاری‌های آنان در راه خدا و اسلام را ندارند.

چگونه اصحاب بزرگوار را یاد می‌کنند حال آنکه آنها را کافر و مرتد قلمداد می‌نمایند، و آنها را به زشت‌ترین صفات توصیف می‌کنند.

واقعاً این یک حالت روانی و بیماری عقلی و روانی است که از ذکر اسامی افرادی برحذر باشی که آنها را کافر و مرتد و منافق و در نهایت حزب شیطان می‌پنداری.

با من نوشته‌ی شیخ عبدالحسین بن مظفر را بخوان که در بین شما معروف به ابوذر زمانه بوده است. او در کتابش (الشافی فی اصول الکافی) می‌گوید:

«واقعاً آن عارفان، اصحاب پیامبر ﷺ، چون از برهان روشن و راه‌های تابناک و اطاعت از غیر اهل بیت عصمت و طهارت رویگردان و منحرف شده‌اند، شیطان آنها را گمراه کرد، پس فاصله گرفتن از آن اصحاب فاصله گرفتن از حزب شیطان است!»

استاد (عباده ایوب کیسی) در کتاب ارزشمند خود به عنوان: (صحابه رسول الله ﷺ فی الکتاب والسنة) می‌گوید: شگفت‌ترین چیزی که در کتاب‌های شیعی در مورد اصحاب رسول خدا ﷺ خوانده‌ام آن است که محمد خالصی شیعه در نامه‌ی خود به محمد بهجت بیطار در تاریخ ۲۶ / ربیع الاول ۱۳۸۲ هجری - نوشته است که می‌گوید: «اصحاب را به نیکی یاد نمی‌کنم، چون نمی‌خواهم به وسیله مخالفت کردنم با قرآن و سنت در مدح کسی که قرآن و سنت او را ملامت کرده است با خشم و عذاب خداوند رو به رو شوم، و نمی‌خواهم بر اثر تعریف و تمجید از کسی که قرآن مجید و احادیث متواتره‌ی پیامبر ﷺ رفتار و کردارش را زشت جلوه می‌دهد با قهر خدا رو به رو شوم، روی هم رفته آنچه من می‌نویسم و می‌گویم این است که در قرآن و سنت اصحاب به نیکی ذکر نشده‌اند، و به دلیل این که صحابه هستند به فضیلت آنها اشاره نکرده است.»

بنابراین شیعه‌ی امامیه چطور تاریخ آن صحابه‌ی کرام را یاد می‌گیرند و یاد می‌دهند، زیرا همانگونه که (خالصی) گفته می‌ترسند با قهر و عذاب خدا روبه روشوند؟.

و آن هم امامتان (خمینی) که در وصیت‌نامه آخر حیات حیان می‌نویسد: «من با جرأت مدعی هستم که ملت ایران و تودهٔ میلیونی آن در عصر حاضر بهتر از ملت حجاز در عهد رسول‌الله - صلی‌الله علیه و آله - و کوفه و عراق در عهد امیرالمؤمنین و حسین بن علی - صلوات الله و سلامه علیهما - می‌باشند. آن حجاز که در عهد رسول‌الله - صلی‌الله علیه و آله - مسلمانان نیز اطاعت از ایشان نمی‌کردند و با بهانه‌هایی به جبهه نمی‌رفتند، که خداوند تعالی در سورهٔ «توبه» با آیاتی آنها را توبیخ فرموده و وعدهٔ عذاب داده است. و آنقدر به ایشان دروغ بستند که به حسب نقل، در منبر به آنان نفرین فرمودند. و آن اهل عراق و کوفه که با امیرالمؤمنین آنقدر بدرفتاری کردند و از اطاعتش سر باز زدند که شکایات آن حضرت از آنان در کتب نقل و تاریخ معروف است. و آن مسلمانان عراق و کوفه که با سیدالشهدا - علیه‌السلام - آن شد که شد. و آنان که در شهادت دست‌آلوده نکردند، یا گریختند از معرکه و یا نشستند تا آن جنایت تاریخ واقع شد. اما امروز می‌بینیم که ملت ایران از قوای مسلح نظامی و انتظامی و سپاه و بسیج تا قوای مردمی از عشایر و داوطلبان و از قوای در جبهه‌ها و مردم پشت جبهه‌ها، با کمال شوق و اشتیاق چه فداکاریها می‌کنند و چه حماسه‌ها می‌آفرینند...».

آیا کاری از دست مسلمان ساخته است جز اینکه در برابر آن مقایسه‌ها بگوید: پاک و منزه‌ی خدایا، این بهتان بزرگی است!.

به خاطر این اسباب و غیر آنها آخوندها و سخنرانان شیعه از سخن گفتن در مورد زندگینامه‌ی پیامبر ﷺ خودداری می‌کنند، چون زندگی‌نامه‌ی پیامبر ﷺ تاریخ اسلام را در صفحه‌های تابناک و درخشانش به تصویر می‌کشاند.

زیبا است که در این مناسبت کلام موسی موسوی را که در کتاب (الثورة البائسة) ذکر کرده نقل کنیم، می‌گوید: «خمینی و پدرش از هند آمدند، و غیر از این نسب معلومی ندارد، چه معمایی در آن نهفته هست؟». خدا می‌داند.

* * *

خداوند ﷻ راضی است، و شیعه نفرین می‌کند؟

سپس ای شیعه‌ی عزیز، با من بیا به قضیه‌ی دیگری در مورد اصحاب کرام ﷺ بپردازیم. به حقیقت خداوند متعال از آن بزرگواران راضی گردید، و سند رضایت و مدح خود را در قرآن مجید بر آنها نازل فرمود، برای این‌که تا قیامت آن را تلاوت کنند، آنجا که خداوند ﷻ فرمود:

﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا﴾ [الفتح: ۱۸].

«خداوند از مؤمنان راضی گردید همان دم که در زیر درخت با تو بیعت کردند. خدا می‌دانست آنچه را که در درون دلهایشان (از صداقت و ایمان و اخلاص و وفاداری به اسلام) نهفته بود، لذا اطمینان خاطری به دلهایشان داد، و فتح نزدیکی را (گذشته از نعمت سرمدی آخرت) پاداششان کرد.»

و در آیه‌ی دیگر فرمود:

﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَاوُوا وَنَصَرُوا أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾ [الأنفال: ۷۴].

«بی‌گمان کسانی که ایمان آورده‌اند و مهاجرت کرده‌اند؛ و در راه خدا جهاد نموده‌اند، و همچنین کسانی که پناه داده‌اند و یاری کرده‌اند، (هر دو گروه) آنان حقیقه مؤمن و باایمانند (و شایسته واژه مهاجر و انصارند و تار و پود جاودانه پرچم اسلامند و) برای آنان آمرزش (گناهان از سوی یزدان منان) و روزی شایسته (در بهشت جاویدان) است.»

و فرموده‌ی خدا در سوره (فتح: ۲۹):

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمِثْلَهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَرَرَعٌ أَخْرَجَ شَطْرَهُ فَتَارَهُ، فَاسْتَعْلَطَ

فَأَسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوْقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا ﴿٢٩﴾ [الفتح: ٢٩].

«محمد فرستاده خدا است، و کسانی که با او هستند در برابر کافران تند و سرسخت، و نسبت به یکدیگر مهربان و دلسوزند. ایشان را در حال رکوع و سجود می‌بینی. آنان همواره فضل خدای را می‌جویند و رضای او را می‌طلبند. نشانه ایشان بر اثر سجده در پیشانیهایشان نمایان است. این، توصیف آنان در تورات است، و اما توصیف ایشان در انجیل چنین است که همانند کشتزاری هستند که جوانه‌های (خوشه‌های) خود را بیرون زده، و آنها را نیرو داده و سخت نموده و بر ساقه‌های خویش راست ایستاده باشد، بگونه‌ای که برزگران را به شگفت می‌آورد. تا کافران را به سبب آنان خشمگین کند. خداوند به کسانی از ایشان که ایمان بیاورند و کارهای شایسته بکنند آمرزش و پاداش بزرگی را وعده می‌دهد.»

و خداوند متعال فرمود:

﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَدَّمُونَ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنَجْتَنِبُكَ اللَّهُ عَنَّا وَعَدَلَهُمْ جَنَّةً تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿١٠٠﴾﴾ [التوبة: ١٠٠]

«پیشگامان نخستین مهاجران و انصار، و کسانی که به نیکی روش آنان را در پیش گرفتند و راه ایشان را به خوبی پیمودند، خداوند از آنان خوشنود است و ایشان هم از خدا خوشنودند، و خداوند برای آنان بهشت را آماده ساخته است که در زیر (درختان و کاخهای) آن رودخانه‌ها جاری است و جاودانه در آنجا می‌مانند. این است پیروزی بزرگ و رستگاری سترگ.»

آیاتی که در رابطه با این موضوع در قرآن ذکر شده زیاد و متعدد هستند، و تمام آنها شامل مدح و ثنا و اعلان خوشنودی از اصحاب بزرگوار[ؓ] است.

چطور خدای متعال از آنها راضی شده ولی شما جماعت شیعه‌ی امامیه آنها را دشنام می‌دهید و طعنه می‌زنید و قدر و منزلت و جایگاه آنها را پایین می‌آورید؟ آنها کسانی

هستند که پیامبر ﷺ در خصوص ایشان فرمودند: «لا تسبوا أصحابی، فوالذي نفسي بيده لو أن أحدكم أنفق مثل أحد ذهباً ما أدرك مدّ أحدهم ولا نصيفه» متفق علیه.

یعنی: «یاران مرا ناسزا نگوئید، قسم به کسی که جان من در دست او است اگر کسی از شما به مقدار کوه أحد جواهرات را صرف کند، به مشتی از صدقه و حتی به نیم مشت آنها نمی رسد.» [حدیث متفق علیه است].

اما آخوندهای شیعه در باره‌ی آن بزرگواران که حامل پرچم اسلام به همه‌ی اقطار زمین در مشرق و مغرب بودند، و با جان و مال خود در راه خدا تلاش کردند و جهاد نموده‌اند، چه می گویند.

برادرمحترم، دوست دارم دو عبارت از گفتار آخوندهای شما را برای نقل کنم، یکی از آنها از گذشتگان شیعه آن هم شیخ استادتان «کلینی» از کتاب (الکافی) و دیگر از علمای معاصرین که (خمینی) است و از کتاب (کشف الاسرار).

اوّل (کلینی) در باره‌ی ابوبکر و عمر می گوید: «شیخین (ابوبکر و عمر) بدون توبه از دنیا رفتند، و فراموش کرده بودند با امیرمؤمنان چه کردند، لعنت خدا و فرشتگان و مردم بر آنان باد.» (پناه بر خدا از کفر).

اما (خمینی) با صراحت گفته: «ابوبکر و عمر و عثمان خلفای رسول خدا ﷺ نبوده‌اند، بلکه فراتر از آن، آنها احکام خدا را تغییر دادند، حرام خدا را حلال نمودند، و به فرزندان پیامبر ﷺ ستم روا دیدند، و نسبت به قوانین خدا و احکام دین جاهل بودند.»

توجه کن قرآن کریم در باره‌ی اصحاب بزرگوار چه می فرماید، و شیعه در مورد آنها چه می گویند. قرآن از آنها اعلان رضایت می کند و شیعه آنها را دشنام و نفرین می گویند، کدام را تصدیق نمایم؟

قطعاً انسان مؤمن و پرهیزگار و با تقوا کلام پروردگار جهانیان را تصدیق می نماید.

ای برادر محترم، بیا با هم به این حادثه گوش دهیم که داستان یکی از آخوندهای شیعه‌ی امامیه است و (مصطفی حسینی طباطبائی) آن را در کتابش (حل اختلاف شیعه و سنی در مسئله امامت) نقل کرده است.

قصه- از ابراهیم بن قدامه بن حاطب از پدرش، و او هم از علی بن ابی‌الحسین ملقب به زین العابدین روایت شده که گفت: «چند نفر از اهل عراق نزد من آمدند، از ابوبکر و عمر و عثمان یاد کردند و به آنها طعنه زدند، بعد علی بن حسین؛ خطاب به آنها گفت: آیا شما از مهاجرین اولیه هستید که خداوند در مورد آنها فرموده:

﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾ [الحشر: ۸].

«همچنین غنائم از آن فقرای مهاجرینی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شده‌اند. آن کسانی که فضل خدا و خوشنودی او را می‌خواهند، و خدا و پیغمبرش را یاری می‌دهند. اینان راستانند».

آن چند نفر در جواب گفتند: خیر ما آنها نیستیم.

گفت: پس شما از انصار و یاری دهندگان پیامبر ﷺ هستید که خداوند در وصف آنها فرمود:

﴿وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْتُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [الحشر: ۹].

«آنانی که پیش از آمدن مهاجران خانه و کاشانه (آئین اسلام) را آماده کردند و ایمان را (در دل خود استوار داشتند) کسانی را دوست می‌دارند که به پیش ایشان مهاجرت کرده‌اند، و در درون احساس و رغبت نیازی نمی‌کنند به چیزهایی که به مهاجران داده شده است، و ایشان را بر خود ترجیح می‌دهند، هرچند که خود سخت نیازمند باشند. کسانی که از بخل نفس خود، نگاهداری و مصون و محفوظ گردند، ایشان قطعاً رستگارانند».

باز هم در جواب گفتند: نه، ما از انصار نیستیم.

زین العابدین گفت: اما شما خودتان را از آن دو دسته تبرئه ساختید، و من هم گواهی می‌دهم که شما از جمله کسانی نیستید که خداوند ﷻ در شأن آنها می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿١٠﴾﴾ [الحشر: ۱۰].

«کسانی که پس از مهاجرین و انصار به دنیا می آیند، می گویند: پروردگارا! ما را و برادران ما را که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفته اند ببامرز. و کینه ای نسبت به مؤمنان در دلهایمان جای مده، پروردگارا! تو دارای رأفت و رحمت فراوانی هستی».

سپس زین العابدین فرمود: بیرون شوید، خدا شما را لعنت کند».

* * *

افراط در محبت و افراط در بغض و کینه‌ورزی

به آن برادر شیعه گفتم: آیا می‌دانی مشکل تو و فرقه‌ی تو چیست؟

در جواب گفت: نمی‌دانم به نظر شما مشکل ما چیست؟

گفتم: مشکل تو و همه شیعیان در یک جمله خلاصه می‌گردد: افراط در محبت، و افراط در بغض و کینه‌ورزی، و این مشکلی است که نه تنها شیعه، بلکه همه بشریت از آن رنج می‌برد.

کسی که دوستش داریم (مبارک) است، و آن که را دوست نداریم (ابلیس) می‌دانیم، نقطه و حد وسط نداریم. یا زیاده‌روی در محبت اشخاص تا حد قداست و (پاک و بزرگ پنداشتن) و یا افراط در کراهیت و بغض اشخاص و کاستن از قدر آنها تا حد (نجس پنداشتن) است.

و این همان اشتباهی است که یهود و نصاری در اعتقاد خود نسبت به حضرت عیسی علیه السلام مرتکب شدند، یهود از او متنفر بودند، و دعوتش را نپذیرفتند، و برای قتل او توطئه چینی کردند، او و مادرش را فرزند زنا معرفی کردند- هر دوی آنها منزّه و دور از آن هستند- ولی در واقع تنفرشان از عیسی آنها را از این که تن به آن حق دهند که حضرت عیسی علیه السلام از جانب خداوند جل جلاله آورده بود کور و نابینا شدند، و یهودیان بطور مداوم تا امروز هم بغض و کینه‌ی او را در دل می‌پرورانند و او را نفرین می‌کنند، و مادر پاک و بزرگوارش را که مریم دختر عمران است؛ با صفت‌های زشت و بد توصیف می‌کنند.

اما نصاری و مسیحیان درست بر عکس آنها هستند، محبت آنها برای حضرت مسیح علیه السلام به حد (تقدیس و خدا و به فرزند خدا خواندن) رسید- خدا پاک و منزّه است از اینکه پسر و فرزند داشته باشد- ولی محبت آنان را در راستای بشر بودن ایشان علیه السلام کور و نابینا کرده است، در هر دو حالت نقص و اشکال در فکر کردن و اندیشیدن است

که منجر به نقص و خلل در عقیده می‌گردد. شیعه‌ی امامیه در اعتقادات به همان بلایی گرفتار شدند که یهود و نصاری بدان گرفتار شده‌اند، و در محبت و دوست داشتن ائمه‌ی اطهار تا حد (غلو و تقدیس و معصوم پنداشتن) افراط و زیاده‌روی می‌کنند، و در بغض اصحاب بزرگوار^{علیهم‌السلام} تا حد (احتقار و پلید پنداشتن) مبالغه و زیاده‌روی می‌کنند.

به مثالی گوش کن در مورد این افراط و پاک و منزّه پنداشتن شأن ائمه^{علیهم‌السلام} که در (بحارالأنوار) تألیف آقای مجلسی است، در آن روایت ساختگی از امام صادق آمده است که گفت: «به خدا سوگند علم اولین و آخرین به ما داده شده است، یکی از یارانش پرسید: فدایت گردم آیا نزد شما علم غیب هست؟ امام جعفر گفت: وای بر شما من می‌دانم چه که در پشت مردان و در رحم زنان هست، وای بر شما باید سینه‌هایتان را بکشاید و چشم‌هایتان بینا باشد، ما حجت خدا بر خلق خدا هستیم، و جز دل مؤمن نیرومند ظرفیت آن را دارد که مانند کوه‌های تهامه قوی باشد، البته فقط به اذن خدا، والله اگر بخواهم همه سنگ‌ریزه‌های کوه تهامه را برایتان حساب کنم، دقیق تعداد آن را به شما می‌گفتم، و هیچ شب و روزی نیست که سنگ‌ریزه‌ها در آن متولد نشوند، همان‌گونه که مردم متولد می‌شوند، به خدا سوگند با هم کینه‌توزی و دشمنی خواهید کرد، تا این که بعضی از شما بعض دیگر را خواهد خورد».

و در کتاب (الکافی) کلینی از عبدالله بن بشر از ابی عبدالله روایت شده که گفته: «من می‌دانم آن‌چه که در زمین و آسمان‌ها هستند، و می‌دانم آن‌چه در بهشت و آن‌چه در جهنم است، و می‌دانم چه شده و آن‌چه خواهد شد...».

آیا افراطی بیشتر و بزرگ‌تر از آن افراط را دیده‌ای، و انحرافی را در اعتقاد همچون آن انحراف دیده‌ای؟

پس - ای برادر محترم - پیشوایان شما معتقدند که آنها از غیب خبر دارند، و به آن‌چه در پشت مردان و رحم زنان است، و نیز به آن‌چه در زمین و آسمان‌ها است آگاه هستند، و از آن‌چه در بهشت و جهنم است خبر دارند، و به آن‌چه شده و خواهد شد آگاهند،

بلکه ائمه کار خلق آفرینش می‌کنند و تصویر همه چیز را در این دنیا می‌کشند، پس بعد از این همه افراط و مبالغه‌گویی چه کاری را برای خدا باقی گذاشته‌اید؟.

این (افراط و تفریط) یک درد قدیمی است که شما به آن مبتلا شده‌اید، همان‌گونه که قبل از شما یهود و نصاری به آن مبتلا شدند، و شما را دچار کوری و تاری دید و عدم ادراک حق روشن کرده است. پیامبر ﷺ زمانی به آن درد کشنده اشاره کرد که رو به اصحابش فرمودند: «لاتطرونی کما اطرت النصاری ابن مریم، انما انا عبدالله، فقولوا: عبدالله ورسوله» روایت بخاری. یعنی: مرا تمجید نکنید همان‌گونه که نصاری پسر مریم را تمجید کردند، من بنده و فرستاده خدا هستم، بگویید بنده و فرستاده‌ی خدا.

آری.. به حقیقت دچار درد ملت‌های پیشین از جمله یهود و نصاری شده‌اید، در (محبت و پاک کردن) آل بیت ﷺ افراط و زیاده روی کردید تا جایی که او را به مقام (الوهیت) و (ربوبیت) رساندید، و اما (خوارج) آن فرقه‌ی - خونین - گمراه، با امام علی ﷺ دشمنی کردند تا او را به قتل رساندند.

اما اهل سنت و جماعت در قضیه‌ی محبت و بغض پایبند به حق و راستی هستیم، به دور از افراط و تفریط، و دور از مبالغه و انحراف، نزد ما اهل سنت و جماعت جز پیامبر بزرگوار ﷺ اشخاص معصوم یا مقدس و پاک شده وجود ندارد، و تنها او در رابطه با آن چه از جانب پروردگار تبلیغ می‌کند معصوم است، و سایر مردم گاهی به حق اصابت می‌کنند، و گاهی به اشتباه می‌روند، معصوم کسی است که خدای عزوجل او را مصون و محفوظ گرداند، (رسول خدا ﷺ فرمود): من بنده و فرستاده‌ی خدا هستم.

* * *

پیروی کورکورانه از علمای دین

یکی از بارزترین پدیده‌هایی که در همه نقاط جهان شیعه از آن رنج می‌برند قضیه‌ی مرجعیت است، چون انسان شیعه جز با تقلید از یک مرجع دینی شیعه عبادات و فعالیت‌های دینیش صحیح نیست؛ و نمی‌تواند از جاذبه و تأثیر آن مرجع دینی نجات و رهایی یابد، و این امر به نسبت (مقلد) یکسان است در هر سطحی از علم و روشن‌فکری و جایگاه اجتماعی قرار گرفته باشد فرقی به حال او نمی‌کند.

تقلید و پیروی از مرجع دینی در زندگی انسان شیعه یک مبدأ اعتقاد پایه‌ای است، و فتوایی که مرجع دینی صادر می‌نماید برای پیروانش در امور ریز و درشت و کوچک و بزرگ دینی ایشان الزام و اجبار به حساب می‌آید، و حتی در تمام امور دنیوی خود از او تقلید می‌کنند.

طبقه و رتبه‌بندی در جامعه‌ی شیعه مسئله‌ای معروف است، همچون رتبه‌بندی (قداست) موجود نزد نصاری به ویژه شاخه‌ی کاتولیک، بنابراین در عراق و خلیج فارس از نویسندگان شیعه و علمایان آنها افراد زیادی را دیدیم که در مورد تقدیس و تعظیم آیت الله (سیستانی)، و قبل از او در مورد آیت الله العظمی خویی و محمد باقر صدر و غیره مقالات زیادی را به رشته‌ی تحریر در آورده‌اند.

از زمان تشکیل دولت صفویه و انتشار مذهب شیعه در ایران با استفاده از قدرت و خشونت؛ در جامعه شیعه برترین امتیارات اجتماعی به مرجع شیعه واگذار شده است، و تا کنون هم آن تأثیر و جایگاه برای آخوند و مرجع شیعه به جای خود قرار دارد.

جایگاه و امتیاز سخن مرجع دینی شیعه را طوری جلوه می‌دهد که بیش‌ترین اهمیت و قداستش را در روح و روان و دل شیعه داشته باشد، بنابراین انسان شیعه توان رد کردن حرف مراجع شیعه و مصاحبه و مناظره با آخوند و مرجع دینی را ندارد، چگونه با او

مناقشه می‌کند و نظرش را بر او رد می‌نماید در حالی که آن مرجع نمایندگی امام غایب (مهدی منتظر) را بر عهده دارد و در میان امت و جامعه‌ی شیعه‌ی امامیه؛ وکیل اوست؟ از آنجا می‌توانیم علت پیروی کردن عموم شیعه از علما و مراجعشان را درک کنیم و بشناسیم، و بدانیم که رد کردن بر آنها مانند رد کردن بر امام غایب است، و رد کننده بر امام چون رد کننده بر رسول خدا ﷺ است، و رد کننده بر رسول خدا ﷺ چون رد کننده بر خدای تعالی است!!

از این دیدگاه انسان شیعه جرأت و جسارت مناقشه و جواب دادن به مرجع دینی را ندارد، و تنها کاری که بر او واجب است تبعیت و پیروی و تسلیم شدن و گردن نهادن و تواضع و فروتنی در برابر حرف اوست.

و این در واقع و حقیقت پیروی کورکورانه و تسلیم شدن به این آخوند و آن آخوند شیعی است، او در واقع مانند شاگردی است در زیر دست استاد جاهل که به شاگردش می‌گوید: چراغ عقلت را خاموش کن و دنبال من بیا. همانطور بدون مناقشه و مناظره و فکر کردن، و بدون علم و اطلاع درست باید پیروی کند.

در پرتو این تقلید کورکورانه هر کسی که از مذهب شیعه‌ی امامیه خارج شود، یا سرپیچی کند، در معرض اذیت و آزار و تبعید و یورش و بدنام کردن و تحقیر علم و شهرت روبرو شده و خواهد شد، و گاهی تا مرز قتل او ادامه می‌یابد، همان‌گونه که برای بسیاری از بزرگان شیعه پیش آمده، کسانی که انحرافات را کنار گذاشته و به آن خرافات پاسخ داده‌اند، بعد از این که خدا به وسیله‌ی هدایت و توفیق و ملحق شدن به جمع اهل سنت و جماعت و ترک مذهب شیعه و عدم پذیرش آن بر آنان منت نهاد. از جمله علامه (برقی) که نوه‌ی امام رضا و صاحب کتاب‌های مهمی مانند (بت شکن) که در نقد کتاب (الکافی) کلینی نوشته و اساساً آن را باطل و ملغی کرده است.

همچنین استاد احمد کسروی صاحب کتاب (شیعه و شیعه‌گری) و استاد سیدموسی موسوی صاحب کتاب (الشیعه و التصحیح) و کتاب (الثورة البائسه)، و نیز استاد احمد کاتب صاحب کتاب (تطور الفكر السياسي الشيعي) که در آن وجود امام مهدی منتظر را

نقض انکار کرده است. همچنین آقای آیت الله العظمی ابوالحسن اصفهانی و سید حسین موسوی صاحب کتاب (لله... ثم للتاریخ) (اهل بیت از خود دفاع می کنند).

علاوه بر اینها جمع زیادی دیگر از علماء و اساتید برجسته‌ی شیعه که از نعمت هدایت الهی بهره‌مند شده و تمام خرافات و افسانه‌های شیعه‌ی (صفوی) خونین و تروریست را رها کرده اند.

سپس امام برقی فرزند امام ابوالحسن اصفهانی با ترور به قتل رسید، همان‌گونه که احمد کسروی و سید حسین موسوی (رحمهم الله جمیعاً) کشته و ترور شدند.

اما بزرگواران موسی موسوی و احمد کاتب در معرض ضرب و تهدید و اذیت و اتهام به مزدوری برای (وهابیت) مواجه شدند.

و در این اواخر آیت الله العظمی محمد حسین فضل الله با اذیت و بدنام شدن و خلع مقام مرجعیت و اتهام به مزدوری برای آژانس اطلاعاتی امریکا از طرف منبرهای حسینه و عزاداری مواجه گردید و در باره‌ی او کتاب‌هایی را نظیر کتاب (حوزه علمیه علیه انحراف رد می‌دهد...) بر ضد ایشان تالیف کردند، و خیلی چیزهای دیگر...

ای رفیق شیعه‌ام، آن ترور و تعصب‌های کورکورانه که ذکر شد در زشت‌ترین صورت و اشکال خود صورت گرفت که یادآور دولت (صفوی) است که در گذشته بر ایران حکومت می‌کرد، و اقدام به سر بریدن و کشتار دسته‌جمعی و ترور ملیون‌ها سنی ایرانی می‌کردند، و آنها را مجبور به پذیرش مذهب شیعه‌ی امامیه (صفوی) کرد، و این حوادث در ایران اتفاق افتاد است. و در اثنای حکومت صفوی بر عراق در عصر حاضر هم این حادثه اتفاق افتاد.

آن ترور و خفقان در واقع دولت بزرگ ترور و ارعاب (امریکا) و دست پرورده‌ی او (اسرائیل) را به یاد ما می‌اندازد که رئیس جمهور آن جورج بوش پسر؛ بعد از حادثه‌ی یازده سپتامبر با تمام وقاحت و صراحت و گستاخی گفت: «کسی که با ما نیست.. دشمن ما است».

در حقیقت مذهب تشیع دوازده امامی وارد مذهب شیعه‌ی صفوی شدند، نه شیعه‌ی علوی، همان‌گونه که متفکر آزاده و معروف شیعه (دکتر علی شریعتی) در کتاب (تشیع علوی.. و تشیع صفوی) این موضوع را روشن کرده است.

آری.. احترام شیعه به مرجعیت و پایبند بودنش به آن چه از او صادر می‌شود قابل ستایش است، و اگر آن احترام و تقدیر به مرجعیت از روی آگاهی و بصیرت عدم تعطیلی بخشش بزرگ الهی «عقل» باشد نوعی موفقیت و است. ولی قرآن مجید بشریت را به تفکر، تعقل، بصیرت و تدبیر دعوت کرده است، نه به تبعیت و پیروی کورکورانه: «چراغ عقلت را خاموش کن و از من پیروی کن»، بلکه بخشش پروردگارت را «استخدام کن» در هر چیزی که پروردگارت را راضی گرداند، اکیداً غیر از پیامبر خدا ﷺ هیچ متبوع و پیروی شده‌ای معصوم نیست.

یک دعوت مخلصانه برای نزدیک‌سازی شیعه و سنی

امروز امت اسلامی ما شامل تعداد زیادی مذاهب فکری و مدارس فقهی و نژادها و زبانهای مختلف است، بلکه در یک مذهب واحد تعداد زیادی مدارس فقهی وجود دارد، و بین آنها اختلافات زیادی در احکام و آراء اجتهادی به چشم می‌خورد.

می‌توانیم چند نمونه‌ای از اوضاع کنونی سنی را بیان کنم که بزرگترین مذهب اسلامی است و از لحاظ جمعیت و پراکندگی در بالاترین سطح است. کشورهای هستند که فقط یک مذهب می‌شناسند، مانند کشور مغرب عربی بزرگ که مردم آنجا ادر مورد حکام فقهی اهل سنت در میان چهار مذهب فقهی (حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی) تنها مذهب (مالکی) را به آغوش گرفته‌اند. هم چنان که در ترکیه، پاکستان، هند، و جمهوری‌های مسلمان نشین استقلال یافته از اتحاد شوروی (سابق) پیروان مذهب حنفی بیش از دیگر مذاهب انتشار یافته است. در گذشته‌های نه چندان دور اختلاف بین پیروان آن مذاهب داغ بود، حتی اختلاف به جایی رسیده بود که پشت سر یکدیگر نماز نمی‌خواندند، و در مساجد مخالفین عبادت نمی‌کردند. و در مساجد حرمین (مسجدالنبی و مسجدالحرام) اذان و قامت و نماز بر اساس هر چهار مذهب اهل سنت اقامه می‌شد.

اضافه می‌کنم که اختلاف در مسائل فقهی به قضایای ازدواج و خویشاوندی سببی هم سرایت کرده بود، در بعضی از کشورهای عربی، حنفی ازدواج دخترش با مرد شافعی را رد می‌کرد، و بالعکس. و حنبلی پشت سر مالکی نماز نمی‌خواند، حال آن‌که آن چهار امام بزرگوار برخی شاگرد برخی دیگر بوده‌اند، اما میان پیروان آنها اختلاف بوجود آمده است.

امروز به نظر می‌رسد که پیروان مذاهب سنی به قدری که به دلایل شرعی برگرفته از قرآن و سنت اهتمام می‌دهند؛ به مذهب گرایی فقهی اهتمام نمی‌دهند، بویژه جوانان متدین، به این جهت که همه‌ی آنها از مسئله‌ی مذهب‌گرایی صرف‌نظر کرده‌اند، و حتی

گاهی فقهای یک مذهب بر اساس دیگر مذاهب اهل سنت فتوا می‌دهند، و با این کار از مکتب فقهی خود تجاوز می‌کند.

اینک دانشمند بزرگوار (دکتر یوسف قرضاوی) اگر رأیی را نزدیک‌تر به حق و درست‌تر تشخیص دهد از همه مذاهب سنی برمی‌گیرد، حال آنکه او (حنفی) مذهب است. و سایر فقهای معاصر را بر او قیاس کن، چون دیگر اختلاف مذهبی نزد آنان آنگونه که در میان گذشتگان مشکل‌ساز بوده؛ نیست، بلکه همه مسائل به دلیل شرعی سرچشمه گرفته از دو اصل بزرگ (کتاب و سنت) بر می‌گردد.

مسأله نزد شیعه نیز چنین است، زیرا آن‌ها هم به نوبه‌ی خود به چند مذهب فکری و مدرسه تقسیم شدند، دوازده امامی (امامیه) که نزد شیعیان جهان از همه‌ی مدارس آنان بزرگ‌تر و شامل‌تر است، سپس (زیدیه) در یمن، و (اسماعیلیه) در شبه قاره‌ی هند و در قسمتی از کشورهای شام وجود دارد.

و حتی تنها در یک مذهب شیعه بیش‌تر از یک مدرسه‌ی فقهی وجود دارد. بعنوان نمونه مذهب (امامیه) موجود در کشورهای خلیج عربی و در جمهوری اسلامی ایران را در نظر بگیر که پیروانشان به دو قسمت (اصول‌گرا) و (اخباریه) تقسیم می‌شوند، و گاهی فرقه‌ی (شیخیه) هم به آن‌ها اضافه می‌شود که در برخی مناطق احساء و عراق وجود دارند.

اختلاف میان آن فرقه‌ها در گذشته تا حد جنگ و درگیری و انگشت‌نما کردن و افتراء و اتهام زدن پیش رفت تا این که شیخ (یوسف بحرانی) آمد و تلاش کرد و توانست با یکی از کتاب‌های معروف خود در میان آن دو مدرسه توافق حاصل کند، و بعد از او تعداد زیادی از فقهای امامیه به این راه ادامه دادند، و همان‌گونه که نزد اهل سنت و جماعت اتفاق افتاد، پیروان مذهب امامیه پارافراتر از اختلاف مذهبی و فقهی گذاشتند، صاحبان مدرسه‌ی اصولی نزد شیعه بزرگتر، غالب‌تر و عام‌تر گردیدند، بویژه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و تشکیل حکومت که از جانب مدرسه‌ی اصولی‌ها راهنمایی می‌شود، و آن‌جا تنها شیعه قدرت دارد، مخصوصاً شیعه‌ی امامیه، و در

مسائل عبادی و شئون زندگی خویش به مرجع علمی و فقیه جامع الشرایط که او شروط عبارتند از (آگاه‌تر بودن، پاکی، عدالت.. تا آخر) مراجعه می‌کنند.

اما اختلاف بین شیعه و سنی آنگونه که برخی گمان می‌برند تنها در فروع نیست، بلکه گاهی به اصول اعتقادی هم سرایت می‌کند که اختلاف در اصول اختلاف در مسئله‌ای فقهی فرعی همچون قضیه‌ی (ازواج موقت یا صیغه) نیست که شیعه آن را مباح می‌پندارند، و سنی حرام می‌دانند، این مسئله‌ای نیست که لازم باشد زیاد روی آن توقف شود، هر دو طایفه در این مسئله دلیل شرعی دارند، اما قضیه‌ی مهم‌تر مسئله‌ی (اصول) است، مثلاً شیعه امامت تعیین شده را یک مسئله‌ی جوهری و اساسی در مذهب امامیه می‌دانند و ادعا می‌کنند که به امامت امام علی علیه السلام و فرزندانش تا امام دوازدهم با نص صریح خداوند متعال منصوب شده‌اند، و امامت یکی از ارکان آن مذهب است.

ولی در مقابل؛ اهل سنت (امامت) را یکی از ارکان دین به حساب نمی‌آورند، همان‌گونه که معتقد به منصوص بودن امامت (علی) و فرزندانش علیهم السلام از طرف خدا نیستند، لیکن آنان را ائمه‌ی بزرگوار دین و صاحب جایگاه و نسب شریف و از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و دارای بزرگواری و احترام می‌دانند؛ لیکن امامت تعیین شده به آنها اختصاص ندارد همان‌گونه که شیعه ادعا می‌کنند، بلکه اهل سنت تا مرز برتری دادن ابوبکر و عمر و عثمان بر امام علی علیه السلام پیش می‌روند، و این امر نزد اهل سنت معروف و مشهور است.

در رابطه با قضیه‌ی (معصوم بودن ائمه) شیعه اعتقاد دارند که یکی از ضروریات مذهب امامیه است، از این رو به اقوال ائمه تمسک می‌جویند و گفتار آنها را در سطح فرموده‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم محسوب می‌کنند، و از دیدگاه شیعه امامیه تشریح و قانون‌گذاری از زمان پنهان شدن امام (مهدی) در غیبت کبری متوقف شده است.

اما اهل سنت به معصوم بودن ائمه اعتقاد ندارند، چون معصوم فقط پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است، و دین زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رحلت فرمودند تکمیل گردید.

این تصور در مسئله‌ی معصوم بودن ائمه بر قضیه‌ای دیگر سایه افکنده که در آن اختلاف واضحی میان آن دو فرقه پدید آمد، که قضیه‌ی (جرح و تعدیل) است، یعنی از

اعتبار انداختن راوی حدیث و تأیید صداقت راوی - که مخصوص راویان حدیث پیامبر بزرگ صلی الله علیه و آله است، و می‌توانیم آن مصطلح را به زبان معاصر به مسئله‌ی (معیارها و یا تصحیح و بهاگذاری) نامگذاری کنیم که مخصوص رجال و راویان حدیث است، با همه اشخاصی که در میان آنان است؛ از صحابه که افتخار مصاحبت با پیامبر صلی الله علیه و آله داشته‌اند، و احادیث زیادی را در رابطه با تمام شئون زندگی و دین روایت کرده‌اند.

اهل سنت در گرفتن و پذیرفتن حدیث و روایت، همه افراد صحابه را عادل می‌دانند. نمی‌خواهم وارد بحث تعریف شوم که صحابه چه کسی است؟ اما نکته شایان ذکر این‌که در مورد تعریف صحابه میان سنی و شیعه اختلاف نظر هست، هر کدام از آن دو دسته قسمتی از اصحاب را تزکیه می‌کنند که آن قسمت دیگر آنها را تزکیه نمی‌کنند و قبول ندارند، که به عنوان مثال نه به صورت انحصاری ابوبکر و عمر و عثمان و ابوهریره از جمله آنها هستند که شیعه روایتشان را قبول ندارند، اضافه بر آن؛ کتاب‌های حدیث حاوی روایاتی هستند که از راه آن بزرگ مردان و غیر آنها به ما رسیده، و در روایات شک افتاده است، از این رو می‌بینیم که اهل سنت احادیث (کلینی) را قبول ندارند مگر این‌که آن حدیث با احادیث کتابهای صحیح اهل سنت موافقت داشته باشد، شیعه نیز در عدم قبول کتابهای امام (بخاری) و امام (مسلم) بدین‌سان عمل می‌کنند، مگر این‌که موافق باشد با آنچه نزد آنان معتبر است.

و این قضیه بر بخش عمده‌ای از مسائل فقه و حدیث نتیجه‌ی معکوس داده است، و سبب آن - به اصطلاح جدید- اختلاف در معیارها و تصحیحها و یا (جرح و تعدیل) خاص به اهل حدیث و راویان آن است.

به نظر می‌رسد که آن مسئله اینجا کم‌خطرتر از مسئله‌ی تحریف قرآن باشد که در تاریخ امت اسلامی مناقشات طولانی و مناظرات زیادی بر آن جریان داشته است، به این جهت اهل سنت و جماعت شیعه‌ی امامیه را متهم به مقوله‌ی تحریف قرآن می‌کنند که در میان تفاسیر علمای شیعه ثبت شده است، و در آن کتاب‌ها چند نمونه از آن تحریف‌های

دروغ و غیر واقعی را ذکر کرده‌اند، از قبیل کتاب (فصل الخطاب فی اثبات تحریف کتاب رب الارباب) تالیف نووی طبرسی.

هر چند که اغلب مسلمانان امروز از شیعه و سنی قایل به محفوظ و مصون بودن قرآن کریم از تحریف هستند.

و هرگاه به مسائل عبادتی همچون (روزه) بنگریم می‌بینیم که اختلاف به طبیعت لغت عربی برمی‌گردد، و تنها کلمه‌ی (الی) منجر به اختلاف در یک قضیه گردید. اهل سنت و جماعت از کلمه‌ی «فطر» بعد از روزه گرفتن مذکور در آیه‌ی شریفه‌ی (بقره: ۱۸۷) که می‌فرماید:

﴿ثُمَّ آتَمُوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ﴾

«سپس روزه را تا شب ادامه دهید.»

استنباط می‌کنند که آن (الی) حدی است، یعنی: به محض غروب خورشید زمان افطار است، اما شیعه از آن چنین فهمیده‌اند که (الی) برای (غایت) است، و گریزی از وارد شدن زمان غایت در مغیبا نیست، یعنی ورود جزئی از شب (حدود یک ربع ساعت بعد از غروب) اجباری است، آنگاه فطر و روزه شکستن واجب می‌گردد، و بقیه‌ی مسائل فقهی را از جمله مسئله‌ی وضو یا طهارت و حیض و غیره یک اختلاف علمی است که ناشی از اجتهاد در فهم متن قرآن مجید است.

من معتقدم که شیعه نمی‌خواهند مخالف سنی باشند، و همچنان سنی دوست ندارند که در آن قضایای علمی با شیعه مخالفت داشته باشند، پس اختلاف در فهم کلام الهی ناگزیر بوقوع می‌پیوندد.

از اینجا من می‌گویم اگر از مسائلی که ما را متفرق می‌کند پرهیزیم، برای فرزندان هر دو دسته ممکن خواهد بود حد اقل در قضایای اختصاصی خودشان همدیگر را یاری کنند، و نوعی نزدیک‌سازی بوجود آورد، بعنوان مثال

اولاً: ما فرزندان معاصر مسئولیت جنگ‌های خونینی را بر عهده ندارم که در عصر صحابه‌ی کرام اتفاق افتاده و درباره‌ی آنها از ما سؤال نمی‌شود- خداوند به همه‌ی ما چنین توصیه فرموده است:

﴿تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [البقرة: ۱۳۴]

«به هر حال، جنگ و جدل درباره آنان چرا؟! ایشان قومی بودند که مردند و رفتند، آنچه به چنگ آوردند متعلق به خودشان است، و آنچه شما فراچنگ آورده‌اید، از آن شما است، و درباره آنچه می‌کرده‌اند از شما پرسیده نمی‌شود».

هرگاه در آن مسئله توافق حاصل گردید؛ حتماً در فراهم کردن عوامل و اسباب آشتی‌دهی و نزدیک‌سازی میان شیعه و سنی قدمی به جلو برداشته‌ایم.

دوم: هیچ‌کدام از ما فساد اداری و مالی و اخلاقی را در جوامع اسلامی و مسلمین دوست نداریم، پس برای مبارزه با آن بیماری که ویژگی‌های انسان و زندگی آینده‌اش را تخریب و ویران می‌کند بیاید همکاری کنیم.

سوم: در مقابل خطراتی که عموماً ما مسلمانان را در این منطقه از جهان احاطه کرده‌اند بصورت یک صف واحد ایستادگی کنیم، چرا که دشمنان خدا و پیامبر ﷺ (شیعه و سنی) بودن ما را در نظر نمی‌گیرند، بلکه در نظر آنها همه ما مسلمان هستیم، و در یک کلمه خلاصه می‌شویم، و به خاطر آن قرآن در سوره‌ی انفال توجه ما را به آن قضیه‌ی سرنوشت‌ساز جلب می‌کند:

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ﴾ [الأنفال: ۷۳]

«و کسانی که کافرند، برخی یاران برخی دیگرند (و در جانبداری از باطل و بدسگالی با مؤمنان هم‌رأی و هم‌سنگ‌رند. پس ایشان را به دوستی نگیرید و در حفظ عهد و پیمان بکوشید) که اگر چنین نکنید فتنه و فساد عظیمی در زمین روی می‌دهد».

پس گزیری از وحدت و تعاون بر نشر اسلام و دعوت به سوی آن در این جهان آشفته و پریشان نیست، این قدم سوم بود در مسئله‌ی نزدیک‌سازی.

چهارم: دعوت به سوی گفتگوی سازنده میان پیروان آن دو مذهب بزرگ و پرهیز از مسائل تنش‌زا و تعصب و طائفه‌گری که جز تفرقه و اختلاف و جنگ و جدال بهره‌ای را برای ما در بر ندارد. ای سروران برای ما کافی است از جنگ‌های دو عهد عثمانی و صفوی عبرت بگیریم. جنگهایی که پارچه تنه‌ی اسلام را پاره پاره کردند، گفتگو یک مبدأ و اصل مشروع اسلامی ریشه‌دار است، ننگ است بر ما که می‌بینیم گفتگو در بین کلیساهای مختلف و مذاهب نصرانی متعدد مفید و مثمر ثمر واقع می‌شود، ولی بر ما اهل اسلام سخت و دشوار است که با هم به گفتگو بنشینیم، پس به همه نوع گفتگوی فردی یا جمعی در همه سطوح و در اطراف مسائل مورد اختلاف به گفتگو دعوت می‌کنم. و اینجا قبل از همه نوبت علمای دین است، آنها در آن خصوص الگوی خوبی هستند.

پنجم: دعوت بسوی احترام و رعایت حقوق و کرامت انسان؛ هر مذهب یا نژاد و زبانی داشته باشد، و از طایفه‌گری، گزینش، حزب‌گرایی و شلی و سستی دور باشیم، و بدین ترتیب دعوت بسوی آزاد اندیشی و آزادی فکر و عقیده و آزادی نقدسازنده دعوت کنیم، که این‌ها و مسائلی دیگر که خداوند ما را به حفظ و صیانت از آنها توصیه فرموده، و می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾ [الإسراء: ۷۰].

«ما آدمیزادگان را (با اعطاء عقل، اراده، اختیار، نیروی پندار و گفتار و نوشتار، قامت راست، و غیره) مورد اکرام قرار داده‌ایم...»

پس همه‌ی بنی‌آدم بدون فرق و جدایی و بدون امتیازبندی بین جنس یا رنگ یا نژاد نزد خدا گرامی هستند.

ششم: برای هوشیاری و بیداری بخشیدن به کشورهای عربی و اسلامی به طور عموم تلاش کنیم و تلاش نماییم، دور از فضای طایفه‌گری مبعوض و تجزیه طلبی، و پرهیز از تمام صورت‌ها و اشکال ارباب و افراط و خشونت‌مآبی و سختگیری منفی، چرا که در غیر این صورت منجر به تشکیل دریایی از خون در کشورهای اسلامی می‌شود که نه آرام می‌گیرد و نه کوتاهی می‌آیند.

هفتم: کاشت مبادی گذشت و انسانیت، به هنگام ارتباط بین افراد این دو مذهب بزرگ، بخواهد یا نخواهد مسلمان برادر مسلمان است، همان‌گونه که در قرآن کریم آمده است، مؤمنان همه با هم برادرند، آنها همه اهل یک دین، و دارای یک پیامبر ﷺ و یک قبله هستند، موضع‌گیری امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام بهترین الگو است، او در پرداختن به جنگ با خوارج که بر او شوریده بودند با شتاب عمل نکرد، و به آنها گفت: «شما را از نماز خواندن در مساجدی که مربوط به ما است منع نمی‌کنیم، و شما را از برگشتن باز نمی‌داریم، و تا شما اقدام به جنگ نکنید وارد جنگ با شما نمی‌شوم..» وقتی که خوارج خون حرام را ریختند و شمشیر را مقابل آنان کشیدند، بر امیرمؤمنان واجب گردید که با آنها بجنگد و دست آنها را کوتاه کند، تا این که به دست یکی از خوارج گمراه به شهادت رسید.

هشتم: گریزی از تقویت اعتماد بین پیروان این دو مذهب نیست، هرگاه اینجا نوعی تبادل اعتماد مبتنی بر صراحت و راستگویی وجود نداشته باشد، ممکن نیست که رویکرد دو جانبه اتفاق بیفتد، پس نباید یکی از آنها با طرف مقابل خیانت کند، و نباید طرف را متهم کنند، و نسبت به نیت طرف بدگمان باشند، زیرا محل نیت قلب است و خداوند حتی از صاحب قلب‌ها به آنها آگاه‌تر است، ما حق نداریم جز بر ظاهر حکم کنیم، آنچه امروز و قبل از هر چیز برای ما مطلوب است تصریح و راستگویی است، اول صراحت‌گویی و صداقت، سپس دست دادن و ارتباط.

قطعاً وجود تبادل اعتماد و اطمینان متقابل برای شروع آشتی‌دهی و تقریب بین شیعه و سنی امری اساسی است. در اینجا گفتگویی را ذکر می‌کنم که در بین حکیم چینی و شاگردش دایر گردید، شاگرد از معلمش پرسید:

ای استاد شایسته! به من بگو دولت‌ها بر اساس چه چیزی استوار هستند؟

حکیم در جواب گفت: بر اساس سه چیز: لشکر، سپس کار و بعد اعتماد.

شاگرد گفت: هر گاه بخواهیم یکی از این سه چیز را رها کنیم از کدام یک دست

بکشیم بهتر است؟.

حکیم گفت: از لشکر.

شاگرد گفت: اگر بخواهیم از دومی دست بکشیم از میان آن دو که باقی ماند از کدام دست بکشیم؟

حکیم گفت: از کار، اما ای شاگرد نجیب ممکن نیست که از اعتماد دست بکشیم و دولت همچنان پابرجا باقی بماند، چون مردم تنها به وسیله‌ی آن چه نزد خود دارند از تبادل اعتماد و محبت کنار هم زندگی و داد و ستد می‌کنند.

و این مصداق ما پیروان آن دو مذهب بزرگ در منطقه‌ی عربی و اسلامی است، و خلاصه این که آن نکته مصداق احوال و اوضاع ماست. بدیهی است که بر ماست ابتدا به مصلحت وطن و سرزمینمان بیندیشیم، سپس مصلحت فرزندان و ملتمان را در نظر داشته باشیم و بدان بیندیشیم، و پیش از همه و بعد از همه به فکر مصلحت دین اسلام عزیز باشیم که خداوند به وسیله‌ی آن ما را عزیز کرده و عزت بخشیده است. سپس لازم است همه بدانیم که ما همه مسافران یک کشتی هستیم، هرگاه که کف کشتی سوراخ شود آن که در طبقه‌ی بالای کشتی هم قرار گرفته نجات نخواهد یافت.

مطالب فوق یک دعوت راست و درست و مخلصانه است از همه‌ی امت اسلامی خواستارم به اسباب و عوامل نزدیک‌سازی توجه کنند و در مورد آن بیندیشند برای بناسازی آینده‌ای وسیع و با گذشت و اعتماد بیش‌تر تلاش نمایند، و باید در اموری که مورد اتفاق همه است با هم همکاری کنیم، و در اموری که در آنها اختلاف داریم معذرت یکدیگر را پذیرا باشیم.

از خدای متعال خواستارم که دست همه‌ی ما را به سوی راه‌های خیر و امنیت و صلح برای وطن و امت اسلامی بزرگمان بگیرد.

﴿وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا ﴿١٣﴾ أَقْرَأَ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا ﴿١٤﴾﴾ [الإسراء: ١٣ و ١٤].

«ما اعمال هرکسی را (همچون گردن‌بند) به گردنش آویخته‌ایم (و او را گروگان کردار و عهده‌دار رفتارش ساخته‌ایم) و در روز قیامت کتابی را (که کارنامه اعمال او است) برای وی بیرون می‌آوریم که گشوده به (دست) او می‌رسد. (در آن روز بدو گفته می‌شود:) کتاب (اعمال) خود را بخوان (و سعادت یا شقاوت خویش را بدان). کافی است که خودت امروز حسابگر خویشتن باشی.»

این کلام برادر دوست‌دار و مخلصی است که برای برادران شیعه‌اش تمنا و آرزوی نیل به همه خیر و خوبی‌ها را دارد، آن‌هم در زمانی که دوستداران و مخلصان کم‌یابند.

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین.